

کتاب جدید

فارسی ادب

برای

کلاس نهم و دهم



پنجاب شیکست بک بورڈ، لاہور

جملہ حقوق بحق پنجاب نیکست بک بورڈ، لاہور محفوظ ہیں۔

تیار کردہ : پنجاب نیکست بک بورڈ، لاہور

نظر ثانی شدہ قومی ریویو کمیٹی وفاقی وزارت تعلیم حکومت پاکستان

مصنفوں ڈاکٹر خالدہ آفتاب

محمد خان کلیم

نواں علی شیخ

غلام مسیح الدین ظاہمی

مدیر : ڈاکٹر آفتاب اصغر

گران طباعت : ریاض حسین، خانم ٹائفتہ صابر

کپوزنگ : بتعاون خانہ فرنگ جمہوری اسلامی ایران - لاہور

پبلیشرز : وہابیہ کیشن، لاہور

پرنٹرز : فریش ریڈ روڈ پرنٹرز، بندروڑ لاہور

به نام خدا بخششندۀ مهربان

فهرست

1	(نظم)	حمد	۱
3	(نظم)	نعت	۲
5		ایفای عهد	۳
7		حضرت فاطمة الزهراء	۴
10	(مکالمه)	گفتگوی تلفنی	۵
14		محمد بن قاسم	۶
18	(نظم)	از تو خواهم یک نگاه التقفات	۷
20		عُرفای شبہ قاره	۸
24	(مکالمه)	میوه فروشی	۹
28		سرسید احمد خان	۱۰
31		علم و هنر کیمیاست	۱۱
34	(مکالمه)	در آرایشگاه	۱۲
37		دمی بخندید	۱۳
40		کفش فروشی	۱۴
44		انتخاب از تذكرة الاولیاء	۱۵
47	(نظم)	نیکی	۱۶
49		علامہ اقبال	۱۷
52	(نظم)	قرآن مجید	۱۸
54	(مکالمه)	لباس شونی	۱۹
57		وظیفه شناسی	۲۰

62		قانداقعزم محمد علی جناح	۲۱
66		حکایات سعدی	۲۲
70	(نظم)	ای مادر عزیز که جانم فدای تو	۲۳
72	(مکالمه)	پستخانه	۲۴
75		سخنان خواجه عبدالله انصاری	۲۵
77	(نظم)	باز شد دیدگان من از خواب	۲۶
80		مقررات عبور و مرور	۲۷
84		بانوان معروف در تاریخ مسلمانان شبه قاره	۲۸
88		آداب طعام خوردن	۲۹
91		حقوق مادر و پدر	۳۰
94		مطب پزشک	۳۱
98		کلمات بزرگان	۳۲
100	(مکالمه)	دو قطعه از اشعار علامه محمد اقبال	۳۳
103	(مکالمه)	ایستگاه راه آهن	۳۴
107		شگفتی های طبیعت	۳۵
110		میازار موری که دانه کش است	۳۶
113		میهن دوستی	۳۷
116		اسراف نکنیم	۳۸
120	(نظم)	قدرت خدا	۳۹
122		زگهواره تاگوردانش بجوى	۴۰
125	(مکالمه)	در بانک	۴۱
127	(نظم)	دعا	۴۲

بسم اللہ الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخششندہ مهربان

حمد

ای نام تو بترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی گنم باز
ای یاد تو مُونس روانم
جز نام تو نیست بِر زبانم
هم قصّه نانموده دانی
هم نامه نانوشتہ خوانی
ای عقل مرا کفايت از تو
جستن ز من و هدایت از تو
بی یاد تو ام نفس نیاید
بایاد تو یاد گس نیاید

(نظمی گنجوی)

فرهنگ

نامه : خط، کتاب	سرآغاز : آغاز کلام، ابتدائیه
مُونس : دوست، ساقی	کنی : کب، کیے
نانموده : مجھپا ہوا، چنگی، پوشیده	روانم : میری روح
نانوشتہ : جو لکھا ہوا نہ ہو	دانی : توجانتاے

خوانی : تو پڑھ لیتا ہے
 کفایت : کافی ہونا
 جستن : ڈھونڈنا، تلاش کرنا، جستجو
 نیاید : نہ آئے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۲- معنی "حمد" چیست؟

۳- شاعر بہ خُدا چہ گفتہ است؟

۴- منظور از بیت چهارم چیست؟

۵- ما چرا هر کاری را بانامِ خدا آغاز می کنیں؟

۶- چہ کسی مُونس روانِ ما است؟

۷- یہ حذر باñی یاد کیجیے۔

۸- ذیل کے الفاظ پر اعراب لگائیے:

بہترین، مونس، عقل، کفایت، نفس

۹- نیچے دیے گئے افعال کے مصادر لکھیے:

باز کنم، دانی، خوانی، نیاید

۱۰- نیچے دیے گئے الفاظ کے مترادفات بتائیے:

نام، آغاز، مُونس، قصہ، روان

۱۱- تیرے شعر کی مفصل اردو تشریح کریں۔

نعت

نسیما! جانب بطاھا گذر گن
 ز احوالم محمد را خبر گن
 پنرا این جان مشتاقم در آن جا
 فدای روضۃ خیر البشر گن
 توبی سلطان عالم یا محمد
 ز روی لطف سوی من نظر گن
 ز هجرت و دلم صد پاره گشته
 به وصل خویش جان را تازه تر گن
 مُشرف گرچه شد جامی ز لطفش
 خُدا یا این کرم بار دگر گن
 (مولانا جامی)

فرهنگ

زاحوالم :	میرے حالات سے	نسیما :	اے ہوا، اے ہادیا
پنرا :	لے جا (برون- مصدر) فعل امر	ز روی لطف :	از راه کرم
		صد پاره :	سوکڑے
		بطحا :	ایک وادی کا نام جس میں مکہ معظمد واقع ہے

تمرین

- ۱- یہ نعت زبانی یاد کیجیے۔
 - ۲- خدا یا اور نسما میں الف دنائیہ استعمال کیا گیا ہے۔ اسی طرح کے پانچ الفاظ لکھیے۔
 - ۳- پہلے دو شعروں کو فارسی تحریم لکھیے۔
 - ۴- جان مشتاق، روضہ حیرالبیشر، سلطان عالم، هجر ہو، وصل حوبش کشم کے مرکبات ہیں؟
 - ۵- مقطع سے کیا مراد ہے؟ اس نعت کے مقطع کی اردو میں تحریم کریں۔
-

ایفای عهد

ایفای عهد والا ترین خصوصیت انسانی و مهم ترین نشانه اسلام است. اگر ما به کسی قولی بدھیم و آن را ایفای نکنیم، خیلی بد است. آدم بدقول، اعتبارش را از دست می دهد و هیچکس او را دوست ندارد.

خداآوند بزرگ و پرتر در قرآن مجید فرموده است:

”وعده‌ها را ایفاء کنید، درباره اینها حتماً پرسیده خواهد شد“

حضرت پیغمبر اکرم نبی ایفای عهد را خیلی اهمیت می داد. او بدقولی را نشانه نفاق می دانست و می گفت:

”کسی که وعده‌ها راوفانی کند، بی دین است“

وی در تمام زندگی، هر پیمانی که می بست، با همه توان خود به ایفای آن می گوشید.

عبدالله بن ابی الحمساء یک تاجر یهودی بود. پیغمبر اکرم با او خرید و فروش می کرد. روزی وی به آنحضرت گفت:

”اینجا منتظر من باشید، همین الان می آیم!“

عبدالله قولی را که به پیغمبر داده بود، فراموش کرد و دیگر برنگشت. بعد از سه روز تصادفاً از آنجا رد شد و دید آنحضرت همانجا منتظر او است. خیلی شرمنده و پشیمان شد. جالب تر این که پیغمبر به او چیزی نگفت و با چهره ای خندان با او ملاقات کرد. عبدالله از رفتار فوق العاده آنحضرت تحت تاثیر قرار گرفت و مسلمان شد.

ما باید از اسوهٔ حسنة پیغمبر پیروی کنیم و هیچوقت بدقولی نکنیم.

(معین نظامی)

فرهنگ

ایفای عهد :	و عده پورا کرنا، و عده کی پابندی	ظیم ترین
مهم ترین :	سب سے اہم	
قول دادن :	و عده کرنا	
حتماً :	یقیناً، لازمی طور پر	
پیمان بستن :	و عده کرنا	
خرید و فروش :	خرید و فروخت	
رد شد :	گذرا	
فوق العاده :	غیر معمولی	
تحت تاثیر قرار گرفت :	متاثر ہوا	
همین الان :	ابھی، اسی وقت، تھوڑی دیر میں	
جالب ترایں کہ :	وچپ / عجیب بات یہ ہے کہ	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- اہمیت ایفای عهد چیست؟

۲- آیا آدم بد قول، آدم خوبی ام است؟

۳- عبد اللہ کہ بود و چرا با پیغمبر بدقولی کرد؟

۴- رفتار پیغمبر با او چه بود؟

۵- عبد اللہ پیشیمان شد و چه کرد؟

حضرت فاطمه الزهرا

حضرت فاطمه الزهرا دختر محبوب سرور کوئین حضرت محمد و همسر عالی مقام
شیر خدا حضرت علی مرتضی و مادر گرامی سرداران جوانان جنت،
حضرت امام حسن و امام حسین بودند.

حضرت زهرا در سال پنجم بعد از بعثت حضرت پیغمبر در مکه معظمه به
دنیا آمدند. هنوز پنج ساله بودند که مادر مهریان خود حضرت خدیجه را که ذکر
خیر شان را در کتاب سال گذشته خوانده اید، از دست دادند.

پیغمبر اکرم ایشان را خیلی دوست داشتند و درباره ایشان می فرمودند.

”فاطمه پاره چگر (تن) من است کسی که اوران اراحت می کند مرا ناراحت
می کند.“ می گویند کسی از ام المؤمنین حضرت عایشه پرسید که رسول چه کسی
را از همه بیشتر دوست داشتند، فرمودند:

”از میان زنان فاطمه و از میان مردان حضرت علی را“

وقتی حضرت پیغمبر اکرم حضرت فاطمه الزهرا را به عقد حضرت علی
ابن ابیطالب در آوردند. به دختر محبوب خود نصیحت فرمودند:

”فاطمه شوهرت بسیار خوب است. رضایت او رضایت خدا و رسول است.“

حضرت زهرا نیز پس از ازدواج با حضرت علی هیچ وقت این نصیحت را فراموش
نکردند و همیشه رضای شوهر را رضای خدا و رسول دانستند:

گم رضایش در رضای شوهرش

زندگی روزانه حضرت فاطمه بسیار سخت بود. ایشان تمام کارهای خانه را بدون
کم کنیزی خودشان انجام می دادند و با وجود کارهای زیاد هیچ وقت از یاد خدا
غافل نبودند:

”آن ادب پرورده صبر و رضا“

آسیا گردان ولب قرآن سرا“

حضرت عایشہؓ می فرمائید:

”من ہیچکس را راستگو تر از فاطمہؓ ندیدم و نہ کسی را دیدم کہ از لحاظ گفتار و
کردار بیشتر از او مشابه به رسولؐ خدا باشد.“

حضرت فاطمة الزهراءؓ بہترین نمونہ برای بانوان جهان بودند. چنانکہ علامہ اقبالؒ
می گوید:

مزرع تسلیم را حاصل بتول؎

مادران را اُسوہ کامل بتول؎

(دکتر خالدہ آفتاب)

فرهنگ

ہمسر : بیوی

از دست دادن : کھو دینا

رضایت : رضامندی

به عقد دادن : تکاح میں دینا

سخت : مشکل

ازدواج : شادی

بدون کمک : بغیر مدد کے

بدون کمک : بغیر مدد کے

مشابه : مانند

راستگو : سچا

مزرع تسلیم : تسلیم و رضا کی کیفیت

بانو : خاتون

حاصل : پیداوار

اُسوہ : نمونہ ، مثال

ادب پرورده صبر و رضا : صبر و رضا کے ماعول میں پروگریس یافتہ

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- حضرت فاطمہؓ کہ بود؟

۲- حضرت پیغمبرؐ دربارہ حضرت فاطمہؓ چہ فرمود؟

۳- حضرت عائشہؓ دربارہ حضرت فاطمہؓ چہ فرمود؟

۴- حضرت پیغمبرؐ بحضرت فاطمہؓ چہ نصیحت کر دند؟

۵- زندگی حضرت زہراءؓ چطور می گذشت؟

۶- دختر محبوب، صرور کونین اور شیر خدا کیسے مرکبات ہیں۔

اس سبق میں استعمال ہونے والے ایسے ہی دوسرے مرکبات کی نشاندہی کیجیے۔

۷- ان الفاظ پر اعراب لگائیے:

زہرا، کونین، بعثت، عقد، مزرع، اصول، کامل

۸- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۹- حضرت فاطمہؓ، پیغمبر اکرمؐ کی محبوب بیٹی تھیں۔

۱۰- وہ بعثت پیغمبر کے پانچویں سال میں پیدا ہوئیں۔

۱۱- آنحضرتؐ نے فرمایا: جو ان کو تکلیف پہنچائے گا وہ مجھے تکلیف پہنچائے گا۔

۱۲- وہ محکمہ صبر و رضا تھیں۔

۱۳- وہ دنیا بھر کی خواتین کے لیے بہترین نمونہ تھیں۔

گفتگوی تلفنی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دخترش پروین در اتاق غذاخوری مشغول صرف غذا هستند. صدای زنگ تلفن به گوش می‌رسد. طاهر فوراً بلند می‌شود و گوشی را بر می‌دارد)

طاهر: بله بفرمایید. با چه کسی کار دارید؟

ناشناسی: بنده با آقای ارشد کار دارم. ممکن است با ایشان صحبت کنم.

طاهر: (با تعجب) آقای ارشد! ببخشید آقا. اینجا منزل آقای بشیر است.
شما عوضی گرفتید.

ناشناسی: خیلی غذر می‌خواهم. مگر اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۴ نیست؟

طاهر: نخیر آقا اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۵ است.

ناشناسی: آقا خیلی معذرت می‌خواهم که مزاحم شما شدم.

طاهر: خواهش می‌کنم. مانعی ندارد.

(طاهر همینکه گوشی را می‌گذارد، دوباره زنگ تلفن به صدا در می‌آید)

طاهر: الو الو آقا صدای شما نمی‌رسد. ببخشید درست متوجه نشدم.

لطفاً یک کمی بلندتر حرف بزنید. سلام عموجان بلی من طاهر هستم. عموجان!

خیلی ببخشید، من صدای شما را نشناخته بودم. حالتان چطور است؟ چشم!

گوشی خدمتتان باشد تا مامان را صدا کنم. مامان جان! زود ببایدید، عموجان از کویته تلفن می‌کنند.

(خانم بشیر با عجله می‌آید و گوشی را بدست می‌گیرد)

خانم بشیر: سلام ظهیر جان! حالت چطور است؟ چه طور شد که امروز یادی از ما کردی؟

آقای ظهیر: سلام زن برادر. باور کنید ما همیشه به یاد شما هستیم. مثل اینکه تلفن شما درست کار نمی کند. من چندین بار تلفن کردم ولی تلفن شما همیشه اشغال است.

خانم بشیر: راست می گویند. اخیراً تلفن ما از کار افتاده بود. خوب از گوچولوها چه خبر؟

آقای ظهیر: الحمد لله همه شان خوبند. سلام می رسانند و مشتاق دیدار شما هستند.

خانم بشیر: خوش به حال ما. قدمتان روی چشم. تا کمی می آید؟
آقای ظهیر: انشاء الله تا جمعه آینده خدمتتان می رسیم.

خانم بشیر: همه با کمال اشتیاق چشم برآ شما هستم. مخصوصاً برادرت خیلی دلش برایت تنگ شده است.

آقای ظهیر: حال برادر جان چطور است؟ می توانم با ایشان صحبت کنم؟
خانم بشیر: متاسفانه ایشان تب دارند. تازه به خواب رفته اند. می خواهید بیدارشان کنم؟

آقای ظهیر: نخیر، راضی به زحمتشان نیستم. هر وقت بیدار شدند. لطفاً از قول من سلام برسانید و از طرف من احوال پرسی کنید.
انشاء الله دو روز دیگر من شخصاً از ایشان احوال پرسی می کنم.
خوب حالاً اجازه می خواهم.

خانم بشیر: خدمت عروس خانم سلام برسانید و بچه ها را بپرسید.
آقای ظهیر: چشم. خدا حافظ.

خانم بشیر: خدانگهدار شما.
(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

زنگِ تلفن : ٹیلیفون کی گھنٹی	اتاق غذا خوری : کھانے کا کمرہ
گوشی : ریسیور	بے گوش میں رسد : کان میں پکنچتی ہے
بیخشید آقا : جناب معاف فرمائے گا	صحبت : گلشنگو
ناشناہی : ایک اجنبی، ایک ناواقف	منزل : مکان (گھر)
مگر اینجا : کیا یہ جگہ	عوضی گرفتید : ناطق نمبر مل گیا ہے
بے صدار در آمدن : نج اٹھنا	مانعی نیست : کوئی بات (رکاوٹ) نہیں
لطفاً : براہ کرم	متوجہ نشدم : میں سمجھا نہیں
صدا کنم : آواز دوں / دیتا ہوں	مامان : امی
اشغال : مصروف	زن برادر : بھاگی
از کار افتادن : خراب ہو جانا	اخیراً : پچھلے دنوں، حال ہی میں
کوچولوہا : تھنے مٹے	عروس خانم : لہن بیگم، بہورانی
دیدار : ملاقات	چہ خبر : کیا حال (ہے)؟
با کمال اشتیاق : نہایت شوق کے ساتھ	خوش بحال ما : ہماری خوش قسمتی ہے
نخیر : نہیں، جی نہیں	تازہ : ابھی ابھی
دو روز دیگر : دو روز تک	احوال پرسی : مزاج پرسی
چشم براہ ہستیم : ہم آپ کے منتظر ہیں	شخصاً : بذاتِ خود
چشم : جی، بہت اچھا، بسرو چشم	مزاحم شما شدم : میں آپ کے لیے باعثِ زحمت ہوں۔ میں آپ کے کام میں حائل ہوں۔

خواہش می کنم : میں خواہش کرتا ہوں، میری خواہش ہے (کہ آپ ایسا خیال نہ کیجیے)
یک کمی بلند تر حرف بزنید : قدرے اونچی آواز سے بولیے۔
گوشی خدمت ان باشد : رسیور تھامے رکھیے (ہولڈر کیجیے)
مثیل اینکہ : ایسا معلوم ہوتا ہے جیسے شاید، لگتا ہے۔
قدمت ان روی چشم : آپ کے قدم ہمارے سر آنکھوں پر
دلش تنگ شدہ است : اس کا دل اُداس ہو گیا ہے

محمد بن قاسم

دورهٔ خلافت ولید بن عبد‌الملک اموی (۵۹۶-۸۶) در تاریخ اسلام دورهٔ طلائی فتوحات محسوب می‌شود. زیرا درین دوره، فاتحان بزرگی مانند موسی بن نصیر، طارق بن زیاد، قتیبه بن مسلم و محمد بن قاسم به ظهور رسیدند و در نتیجه شجاعت فوق العاده آنها، قارهٔ افریقا، اسپانیا، ترکستان و سند جزو قلمرو اسلامی گردید و عظمت و شوکت اسلام به اوج کمال رسید.

جوان ترین این قهرمانان مسلمان، محمد بن قاسم بوده است که در شانزده یا هفده سالگی سند را تسخیر کرد و نخستین بار پرچم اسلام را در این سرزمین بلند ساخت. فتح سند بدین قرار است:

راجای سراندیپ به منظور ایجاد روابط دوستانه با خلیفهٔ اموی هدایای گرانبهایی با کشتی مخصوصی ارسال داشت. عده‌ای از کسانی که تازه مشرف به اسلام شده بودند برای ادائی فریضهٔ حج عازم مکه بودند. همینکه کشتی به بدر ”دیبول“ رسید، دزدان دریائی آن را به غارت برداشتند و مسافران را همراه با زنان و بچه‌هایشان اسیر ساختند. می‌گویند در آن حال یکی از زنان اسیر مسلمان فریاد زد: ”ای حجاج! کجا نی؟“

چون این خبر به حجاج ابن یوسف والی عراق رسید، قاصدی نزد راجا داهر فرستاد و اموال و اسیران را ازو باز خواست داهر جواب داد! ”من دسترسی به دزدان دریائی ندارم. شما خودتان هر چه می‌خواهید بکنید.“

حجاج از این پاسخ گستاخانه برآشت و برادرزاده خود محمد بن قاسم را به منظور فتح سند بالشکری گران بدان طرف فرستاد.

محمد بن قاسم از راه سیستان و مکران داخل خاک سند شد و دیبول را محاصره کرد.

پس از نبرد سختی وی اسیران مسلمان را رها ساخت.

پس از آن او به قلعه نیرون حمله ور شد و محصوران قلعه را مجبور به تسلیم کرد.
سپس از رود مهران گذشت و بالشکر گران راجا داهر رو به رو گردید. داهر درین نبرد
به قتل رسید. ولشکریانش پراکنده شدند. پس از آن تمام شهرهای بزرگ سند
مانند برهمن آباد و مولتان یکی پس از دیگری به دست وی افتاد و سراسر سند تحت
تصرف مسلمانان درآمد.

با حمله محمد بن قاسم به سند در سال ۵۹۲، باب تازه‌ای در تاریخ شبہ قاره
پاکستان و هند آغاز گردید و راهی برای فاتحان بعدی مانند سلطان محمود غزنوی
(۵۴۲۱-۳۸۷) و سلطان شهاب الدین محمد غوری (۵۶۰۲-۵۹۹) باز شد و سرانجام
توسط سلطان قطب الدین ایوب در سال ۵۶۰۲ سلطنتی با شکوه اسلامی در آن
دیار به وجود آمد و این سلطنت تا ۱۸۵۷ / ۱۲۷۴ م ادامه داشت. بعد از آن
انگلیس‌ها نو دسال درین سرزمین حکومت کردند.

در سال ۱۹۴۷ م قسمت شمال غربی و شرقی شبہ قاره دوباره به صورت "پاکستان"
درآمد. ازین جهت محمد بن قاسم را می‌توان موسس دولت اسلامی در شبہ قاره
پاکستان و هند دانست.

مسلمانان این دیار، محمد بن قاسم را با احترام فراوان یاد می‌کنند و او را قهرمان
ملی خود می‌شمارند. زیرا در واقع او بود که درین شبہ قاره سلطنت اسلامی را
بنای نهاد.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

قارہ : بِرْ عَظِيمٍ	دورہ : دُور، عَهْد، زَمَانَه
اوج کمال : اِنْتَهَىٰ عَرْوَج	تاریخ نظامی : فُوْجِي تاریخ
قهرمان : ہَبِير، مَجَاهِد	محسوب می شود : شَارِهٗ وَتَابَهٗ
بے منظور ایجاد : قَامَ كَرْنَهُ كَلِي	فوق العادہ : بِهْتَ زِيَادَه، غَيْر مَعْوَولٍ
کشتی : بَحْرِي جَهَازٍ	سراندیپ : سَرِي انْكَا
ہمیدکہ : جُونَبِي، حَسَنَهٗ	عدہ ای : اِيكَ گَروه، كَچَه لَوْگٍ
بے غارت برداشت : اَنْهُوں نَزَّلَ لَيَا	دزدان دریائی : سَمَدِرِي ڈَاؤکو
نبرد : جَنْكٍ، اِلْزَائِي	برآشفت : وَهْ نَارِضٌ ہو گیا، بِهْزُوك اَلْحَا
پراکنده شدند : وَهْ بَكْرَهُ گَئَهُ، مَنْتَشِرٌ ہو گَئَهُ	رود مہراں : دریائے سندھ
ادامہ داشت : قَامَ رَهِي	باب نوینی : اِيكَ نِيَابَاب
دولت : حُكُومَت، سُلْطَنَت	موسس : بَانِي
شبہ قارہ : بِرْ صَفِيرٍ	
مجبور / وادار بہ تسلیم کرد : بَهْتَهِارَهُ اَنَّهُ پَرْ مَجْبُورٍ کَرْدِيَا۔	
بندر دیبیول : دِيَكَلْ کَي بَنْدرَگَاه جَوْ مَوْجُودَه کَرَّاچِي کَے قَرِيب وَاقِع تَحْتِي	

تمرین

۱- مندرجہ ذیل سوالات کے فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- فاتحان بزرگ دورہ خلافت ولید بن عبدالملک کہ بودند؟

۲- جوان ترین این فاتحان بزرگ کہ بود؟

۳- اولین فاتح مسلمان سند کہ بود؟

۴- علت و نتیجہ حملہ محمد بن قاسم بہ سند چہ بود؟

۵- چہ کسی از سلاطین اسلام در شبه قارہ پاکستان و ہند سلطنت اسلامی را بہ وجود آورد؟

از تو خواهم یک نگاه التفات

شش جهت روشن زتاب روی تو
ترک و تاجیک و عرب هندوی تو
در جهان شمع حیات افروختی
بندگان راخواجگی آموختی
فرخ آن شهری که توبودی در آن
ای خنک خاکی که آسودی در آن
از تو مابیچارگان راساز و برگ
وارهان این قوم را از ترس مرگ
گرد تو گردد حریم کائنات
از تو خواهم یک نگاه التفات
از تو بالا پایه این کائنات
فقرت تو سرمایه این کائنات
ای پناه من حریم کوی تو
من به امیدی رمیدم سوی تو
(علامہ محمد اقبال)

فرهنگ

تاجیک :	تاجستان کاربنے والا	خاک :	سرزمین
هندو :	غلام	حریم :	چارویواری
بندگان :	بنده کی جمع (غلام)	بیچارگان :	جن بیچاره، بے بس

ساز و برگ :	ساز و سامان، مال و اسباب	خواجگی :	آقائی، مالکیت، مسداری
وارهان :	نجات والا	فرُخ :	مبارک
ترس :	خوف	خُنك :	کلد، حسین، آفرین
التفات :	توجه	آسودی :	تو نے آرام کیا
		رمیدم :	میں بھاگ کر آیا

تمرین

۱- مندرجہ ذیل سوالات کے فارسی میں جواب دیکھیے۔

۱- شش جہت از تاب روی چہ کسی روشن است؟

۲- از چہ کسی پایہ کائنات بالا شد؟

۳- چہ کسی بندگان را خواجگی آموخت؟

۴- شاعر از حضرت محمد برای قوم خود چه حواسِ است؟

۵- شاعر از آنحضرت چہ می خواهد؟

۶- ان نقیر اشعار کو زبانی یاد کیجیے۔

۷- پہلے پانچ اشعار کو نظر میں تبدیل کیجیے۔

۸- واحد کے جمع اور جمع کے واحد کیجیے:

جهت، بندگان، بیچارگان، ترک، عرب

۹- از، را، بر کس قسم کے کلمات ہیں۔ ایسی چند اور مثالیں بیان کیجیے۔

۱۰- مفہوم الفاظ بنائیے:

روشن، خواجگی، حیات، مرگ، بالا، فقر، امید

عرفای شبے قاره

عرفاء کلمه عربی و جمع "عارف" است. عارف کسی است که به جز خدا به کسی بستگی ندارد. به جز خدا از هیچکس نمی ترسد. حتی هراسی از مرگ هم ندارد. هم خود را می شناسد و هم خدارا. حقیقت دنیا را خوب درک می کند و ذل بدین جهان گذشتند، نمی بندند. به مال و زر و جاه و منصب دنیا علاقه ای ندارد. دنبال حرص و هوانمی رود. همیشه در فکر آخرت است. با مردم مستقیماً در ارتباط است. هیچکس را اذیت نمی کند. بدی هیچکس را نمی خواهد و پیوسته برای اصلاح جامعه کوشش می کند. وجود عرفاء نعمت بزرگ خدا است.

این حقیقت است که دین اسلام در شبے قاره توسط عرفاء پیشرفت کرد. عرفایی مانند حضرت سید علی هجویری^۱، حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری^۲ و امیر کبیر حضرت سید علی همدانی^۳ به این سرزمین آمدند. از دعوت و ارشاد اینها هزاران نفر از کفار و مشرکین، حلقه به گوش اسلام شدند. حضور هر یک از اینها، شخصاً یک نهضتی بود که سرنوشت این منطقه را به کلی عوض کرد. نقش مهم اینها در راه اشاعه اسلام در شبے قاره فراموش کردند نیست. مهمترین اینها عبارتند از: بابا فرید الدین شکر گنج، خواجه نظام الدین اولیاء، شیخ بهاء الدین زکریا، مخدوم جهانیان جهان گشت، حضرت میان میر، حضرت مجدد الف ثانی و خواجه سید محمد گیسو دراز.

این عرفاء دوستدار مردم این دیار و از مشکلات آنها آگاه بودند. اینها به دور ترین نقاط این سرزمین نیز رسیدند. هر جا که رفتند، مدرسه ها ساختند و خانقاہ هائی بنادند که هر یک از آنها کاریک دانشگاه علم و ادب و عرفان را انجام داد. اینها با مردم محروم پیوستگی های نزدیکی داشتند و در میان آنها عوامانه زندگی کردند.

بعضی از عرفاء به زبان های منطقه ای و محلی شعر هم سرو دند. شعر عارفانه اینها به مردم این نواحی تاثیر زیادی گذاشت. مردم منظومه های این بزرگ مردان را تاکنون نیز خیلی دوست دارند و شیفتہ سادگی و صمیمیت آنها هستند.

در پنجاب بابا فرید، شاه حسین، بلھ شاه، سلطان باھو، خواجه غلام فرید و میان محمد بخش، در سرحد رحمان بابا، در سند سچل سرمست و شاه عبداللطیف بهتائی، در بلوچستان شه مرید و توکلی مست و در کشمیر لله عارفه از قبیل همان عارفانی بودند که شعر عرفانی آنها جاودانی است.

(معین نظامی)

فرهنگ

هراس : خوف، ڈر	بستگی : وابستگی، تعلق
بدین : باین، اس سے	درک می کند : بحثتاءے
علاقہ : تعلق، وچھی	گذشتني : قالی
مستقیماً : براہ راست	دنیال : پیچھے
بدی : برائی	در ارتباط است : رابطہ رکھتا ہے
پیوستہ : ہمیشہ	جامعہ : معاشرہ
پیشرفت : ترقی	توسط : کے ذریعے
شخصاً : ذاتی طور پر، اپنی ذات میں	دعوت و ارشاد : تبلیغ، رشد و ہدایت
سرنوشت : تقدیر، مقدر	نهضت : تحریک

بعض کرد : تبدیل کیا	به کلی : مکمل طور پر
اشاعه : اشاعت، فروغ	نقش مهم : اهم کردار
فراموش کردنی نیست: ناقبل فراموش ہے	نقاط : مقامات، علاقے
مردم محروم : غریب اور مظلوم لوگ	دانشگاہ : یونیورسٹی
عوامانہ : عوام کی طرح	پیوستگی های نزدیکی: قریبی رابطہ
محلی : مقامی	منطقہ ای: علاقائی
منظومہ ها : نظمیں، کلام	نواحی : ناجیہ کی جمع، علاقے
تاکنون نیز : اب تک بھی	بزرگ مردان : عظیم لوگ
جاودا نی: لافانی	شیفتہ : شیدائی، گرویدہ
	ضمیمیت : خلوص

تمرین

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

۱- عارف چہ کسی است؟

۲- اسلام در شبہ قارہ چھطور پیشترفت کرد؟

۳- عرفای شبہ قارہ با مردم چھطور رفتار می کردند؟

۴- شعر عارفانہ چیست؟

۵- دہ عارف شبہ قارہ را نام ببرید۔

۲- ذیل کے مرکبات کی نشاندہی کیجیے۔

حقیقت دنیا ، جهان گذشتی ، اصلاح جامعہ ، نقشِ مہم ، مردم محروم

۳- اس سبق میں سے ” فعل حال ” تلاش کر کے الگ لکھیے۔

۴- واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائیے :

عرفا ، دل ، مال ، جامعہ ، مناطقہ ، نقاٹ ، دانشگاہ ، منظومہ ہا ، بزرگ مردان ، آپہا

۵- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- سچا صوفی خدا کے سو اکسی سے نہیں ڈرتا۔

۲- وہ خواہش نفس کی پیروی نہیں کرتا۔

۳- بر صیر میں اسلام کی اشاعت میں صوفیاء نے اہم کروار ادا کیا۔

۴- کچھ صوفیاء نے مقامی زبانوں میں شعر بھی کہے ہیں۔

۵- یہ صوفیاء عوام کی طرح زندگی گزارتے تھے۔

میوه فروشی

(عصر شبه سایر اعضای خانواده دور تختخواب آقای بشیر نشسته اند و درباره موضوعات مختلف حرف می زنند)

خانم بشیر : (رو به شوهرش) راستی یادتان هست فردا ظهیر جان و خانش با بچه ها از کویته می آیند.

آقای بشیر : چرا یادم نباشد؟ از روزی که شنیده ام، روز شماری می کنم.

طاهر : پدر جان! در صورتیکه حالتان خوب نیست، این وظیفه من است که تمام کارهای تان را خودم انجام بدهم.

آقای بشیر : آفرین پسرم. من از شما همین انتظار را دارم. پروین را هم همراه خود ببرید و برایش یک جفت گفش نو بخرید.

طاهر : چشم پدر جان! مطمئن باشید.

پروین : برادر جان! من آماده هستم.

طاهر : خیلی خوب! بفرمانید برویم.

(بعد از چند دقیقه خانم بشیر و بچه ها به خیابان قائد اعظم می رسند)

خانم بشیر : (رو به راننده) شما ماشین را رو به روی شیزان پارک کنید.
راننده : چشم خانم.

(خانم بشیر و طاهر و پروین به یک میوه فروشی می روند)

میوه فروش : بفرمانید خانم! چه فرمایشی دارید؟

خانم بشیر: می خواستم میوه بخرم. چه میوه هایی دارید؟

میوه فروش: خانم! انگور، سیب، انار، موز، هلو و پرتقال تمام میوه های
فصل را دارم.

خانم بشیر: آقا! این سیب کیلویی چند می فروشید؟

میوه فروش: کیلویی سی و دور روپیه

خانم بشیر: کیلویی سی و دور روپیه؟ خیلی گران است. اگر کیلویی بیست و چهار
روپیه حساب کنید، دو کیلو می خرم.

میوه فروش: چون شما مشتری قدیمی هستید از شما کیلویی بیست و هشت روپیه
می گیرم. ازین کمتر نمی شود.

خانم بشیر: انبه را چطور حساب می کند؟

میوه فروش: چندین نوع انبه دارم. جنس اعلای انبه را کیلویی بیست و چهار روپیه
می فروشم ولی برای شما کیلویی بیست روپیه حساب می کنم. بفرمانید
چقدر بکشم؟

خانم بشیر: آقا خیلی گران می فروشید!

میوه فروش: خانم چه کار کنم. همه چیز گران شده است.

خانم بشیر: لطفاً کیلویی هیجده روپیه حساب کنید. دو کیلو بکشید.

میوه فروش: خیلی خوب، شما راضی باشید. بفرمانید این دو کیلو انبه. دیگر چه
لازم دارد؟

خانم بشیر: انگور چند است؟ نارسیده و ترش که نیست؟
میوه فروش: نخیرخانم. خوب رسیده و خیلی شیرین است. از شما کیلویی بیست و
چهار روپیه حساب می کنم.

خانم بشیر: اگر ارزان حساب کنید دو کیلو می خرم.
میوه فروش: بفرمانید، این هم دو کیلو انگور، کیلویی بیست و دور روپیه، دیگر چه
می خواهید.

خانم بشیر: دیگر کافی است. لطفاً حساب کنید. پول چقدر شد؟
(خانم بشیر پول می پردازد)

خانم بشیر: متشرکرم آقا، خدا حافظ
میوه فروش: به سلامت، خوش آمدید
(طاهر سبد پر از میوه را بر می دارد و به طرف ماشین می رود)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

اعضای خانواده	: افراد خاندان	میوه فروشی	: چپاول کی دکان
وظیفه	: فرض	دور تختخواب	: پنگ کے گرد
انتظار	: توقع	در صورتیکه	: جبکہ
بفرمانید برویم	: آئیے چلیں	کفش	: جوتا

روبروی : بالقابل، سامنے	ماشین : کار، گاڑی
چہ فرمایشی دارید : کیا حکم ہے	چشم خانم : بہت بہتر بیکم صاحبہ
موز : کیلا	انہ : آم
پرتقال : مالٹا	ھلو : آڑو
کیلو : کیلوگرام (ایک ہزار گرام)	فصل : موسم
مشتری : گاہک	چند می فروشید : کتنے میں بیچتے ہیں؟
چقدر بکشم : کتنے تو لوں؟	چندیں رقم : کئی قسم کے مختلف قیمت کے
نارسیدہ : کپا	چند است : کیا بھاؤ ہے؟
بفرمانید این ہم : مجھے یہ رہے	ترش کہ نیست : کھانا تو نہیں
سبد : نوکری	دیگر : اور، مزید
بہ سلامت (بروید) : سلامتی سے جائے، خیر سے جائے	
کیلو بی ہیجده روپیہ حساب کنید : کلو کے انمارہ روپے لگائیں۔	

سر سید احمد خان

سر سید احمد خان یکی از بزرگترین رهبران مسلمانان شبه قاره پاکستان و هند بود. او شخصی بود که با رهبری خود به مسلمانان زندگی تازه‌ای بخشید. او در سال ۱۸۱۷ م در دهلی چشم به جهان گشود. اسم پدرش سید محمد تقی بود. بزرگانش از عربستان به هرات در زمان شاه عالم و از آنجا به هندوستان آمدند.

سید احمد خان پس از تحصیلات وارد خدمت دولتی گردید. در نتیجه جنگ آزادی ۱۸۵۷ میلادی سلطنت مسلمانان در هند به دست انگلیسی‌ها خاتمه یافت و در تمام شعبه‌های زندگی به مسلمانان ضرر رسید. انگلیسی‌ها در مقابل مسلمانان همیشه از هندوان حمایت می‌کردند. سید احمد خان از این وضع ناراحت می‌شد. به نظر او علت حمایت این بود که مسلمانان در تعلیم و تربیت نسبت به هندوان خیلی عقب بودند. بنابر این تصمیم گرفت که در آیتله به اصلاح برادران مسلمان خواهد پکوشند.

برای اصلاح مسلمانان یک مجله ماهیانه به نام "تهذیب الاخلاق" راه اندازی نمود. به علاوه برای یادآوری عظمت و شوکت گذشته مسلمانان درباره آثار تاریخی آنان کتابی به نام "آثار الصنادید" نوشت.

سید احمد در ۵۲ سالگی به انگلستان رفت و پیشرفت انگلیسی‌ها را مشاهده نمود و به این نتیجه رسید که اگر مسلمانان علوم جدید نمی‌خوانند، پیشرفت نخواهند کرد.

او در سال ۱۸۷۰ میلادی مانند دانشگاه‌های آکسفورد و کیمبریج، در علیگر دانشگاه اسلامی بنا کرد. دانشجویان این دانشگاه زمینه را برای تاسیس پاکستان هموار ساختند. دانشجویان آنجا علامه محمد اقبال و قائداعظم محمد علی جناح را بسیار

دوست داشتند.

سید احمد در سال ۱۸۹۸ میلادی پس از گذراندن زندگی بسیار درخشانی از این دنیا رحلت نمود. او مانند یک پزشک، معالج ملت بیمار خود بود.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

چشم به جهان گشود : دنیا میں آنکھ کھوئی	رہبر : رہنماء، لیڈر
خاتمه یافتن : ختم ہوجانا	تحصیلات : تعلیم
ناراحت شدن : پریشان ہونا	ضرر رسیدن : نقصان پہنچنا
عقب : پیچے	در نظر او : اس کی رائے میں
کوشیدن : کوشش کرنا	تصمیم گرفتن : فیصلہ کرنا
یادآوری : یادداشت	مجلہ ماهیانہ : ماہانہ رسالہ
در ۵۲ سالگی : ۵۲ سال کی عمر میں	آثار تاریخی : تاریخی مقامات
کیمبریج : کیمبریج	آکسفُرد : آکسفورڈ
زمینه هموار ساختن : زمین هموار کرنا	پیشرفت کردن : ترقی کرنا
زندگی درخشانی : تابناک زندگی	وارد خدمت دولتی گردید : سرکاری توکری اختیار کی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- سر سید احمد خاں کے بود؟

۲- او کسی جسم بے جهان گشود؟

۳- اسم پدرش چہ بود؟

۴- او چہ کتابی دربارہ آثار تاریخی مسلمانان نوشت؟

۵- اسم محلہ ماہیانہ او چہ بود؟

۶- سر سید احمد خاں کی بے انگلستان رفت؟

۷- سر سید احمد خاں پس از مشاهده پیشرفت انگلیسی ها به چہ نتیجہ ای رسید؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کی جمع بنائے:

رہبر ، بزرگ ، برادر ، اثر ، نتیجہ ، مسلمان ، دانشجو

۳- خالی جگہ پر کریں:

۱- او در سال ۱۸۱۷ ميلادي گشود۔

۲- او برای اصلاح برادران مسلمان

۳- او در علیگر دانشگاه اسلامی

۴- دانشجویان دانشگاه علیگر علامہ اقبال و محمد علی جناح را

۵- سرسید احمد خاں در سال ۱۸۹۸ ميلادي رحلت نمود۔

۳- مندرجہ ذیل محاورات ذہن نشین کیجیے:

زندگی تازہ بخشیدن ، وارد خدمت دولتی گردیدن ، حاتمه یافتن ، ضرر رسیدن ،

حمایت کردن ، ناراحت شدن ، به اصلاح کوشیدن ، اجراء نمودن ، به نتیجہ رسیدن ،

بنان کردن ، هموار ساختن۔

علم و هنر کیمیاست

گویند عارفان هنر و علم، کیمیاست
وان مس که گشت همسر این کیمیا، طلاست
تو مردمی و دولت مردم فضیلت است
تنها وظیفه تو همی نیست خواب و خاست
بشناس فرق درست ز دشمن به چشم عقل
مفتون مشو که در پس هر چهره، چهره هاست
جل، شلخه ایست، میوه آن علم و فضل و رای
در شاخه ای بُنگر که چه خوشنگ میوه هاست
ای شاخ تازه رس که به گلشن دمیده ای
آن گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست
گر پند تلخ می دهمت، تُرش رو مباش
تلخی به یاد آر که خاصیت دواست
جان را هر آنکه معرفت آموخت مردم است
دل را هر آنکه نیک نگهداشت پادشاه است
(پروین اعتصامی)

فرهنگ

همسر : هم پله، هم پایه

مس : تانا

وظیفہ : فریضہ، قمذاری	دولت : ثروت
مفتون مشو : فریب نکھا	طلا : سونا، زر
شاخہ ایست : ایک اسک شاخ ہے	جان : روح
دمیدن : پھوٹنا	رأی : نظر، رائے
می دھمت : میں بچتے دیتا ہوں	گلبن : پھولوں سے بھری جھاڑی
شناس : پیچانو (شناختن مصدر سے فعل امر)	معرفت : شناسائی، پیچان
عارفان : جمع عارف، جو شخص حقائق کو سمجھنے والا ہو۔	عارفان : جمع عارف، جو شخص حقائق کو سمجھنے والا ہو۔
تومردی : تو انسان ہے، تو اشرف الخلوقات ہے۔	تومردی : تو انسان ہے، تو اشرف الخلوقات ہے۔
خواب و خاست : سونا جا گنا، (خوابیدن اور برخاستن سے)	خواب و خاست : سونا جا گنا، (خوابیدن اور برخاستن سے)
نگر : دیکھ (نگریستن: دیکھنا) سے نگر و مضرارع	نگر : دیکھ (نگریستن: دیکھنا) سے نگر و مضرارع
شاخ تازہ رس : وہ شاخ جو تازہ اُگی ہو	شاخ تازہ رس : وہ شاخ جو تازہ اُگی ہو
گیاست : گیاہ است (گیاہ: پودہ، جھاڑی)	گیاست : گیاہ است (گیاہ: پودہ، جھاڑی)
ترشو : صند خوشرو، ماتھے پر شکن ڈالنے والا	ترشو : صند خوشرو، ماتھے پر شکن ڈالنے والا
نیک نگہداشتیں : اچھی طرح سنجالنا، دیکھے بحال کرنا	نیک نگہداشتیں : اچھی طرح سنجالنا، دیکھے بحال کرنا
پادشاہست : (پادشاہ است) وہ بادشاہ ہے	پادشاہست : (پادشاہ است) وہ بادشاہ ہے
کیمیا : علم کیمیا۔ قدیم لوگوں کا خیال تھا کہ یہ ایک ایسا مادہ ہوتا ہے جس سے تابنے کو سونے میں تبدیل کیا جاسکتا ہے لیکن فی الواقع ایسا نہیں ہوتا۔ یہاں مراد ایسی چیز جو ایک کم درجہ شے کو نہایت اعلیٰ درجے کی بنا دیتی ہے یعنی ایسا علم جو آدمی کو انسان بنادے۔	کیمیا : علم کیمیا۔ قدیم لوگوں کا خیال تھا کہ یہ ایک ایسا مادہ ہوتا ہے جس سے تابنے کو سونے میں تبدیل کیا جاسکتا ہے لیکن فی الواقع ایسا نہیں ہوتا۔ یہاں مراد ایسی چیز جو ایک کم درجہ شے کو نہایت اعلیٰ درجے کی بنا دیتی ہے یعنی ایسا علم جو آدمی کو انسان بنادے۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- عارفان چہ می گویند؟

۲- دولت مردم چیست؟

۳- میوه شاخه جان چیست؟

۴- کدام شخص در حقیقت پادشاه است؟

۵- آخری تین اشعار کو سادہ فارسی تر میں لکھیں۔

۶- مندرجہ ذیل الفاظ کی جمع لکھیے:

وظیفہ، دوست، دشمن، علم، فضیلت، معرفت

۷- شو، مگر، مباش کس قسم کے افعال ہیں۔ مندرجہ ذیل مصادر سے یہی افعال بنائیے اور ان کے
صیغہ بھی لکھیے:

گفتن، خواہیدن، مٹاختن، رسیدن، دادن، آوردن، آموختن

در آرایشگاه

(علی و پسر عمویش سعید به آرایشگاه سرکوچه می روند. وارد می شوند، سلام می کنند و در گوشه ای به انتظار نوبت می نشینند. چندی بعد آرایشگر صدا می کند.)

آرایشگر : بفرمانید آقای علی ! نوبت شما است.

علی : آقا ! اول موهای پسر عمویم سعید را اصلاح کنید.

آرایشگر : خوب ! آقای سعید ! شما اول تشریف بباورید. موهایتان را چطور اصلاح کنم ۹

سعید : موهای اطراف سرم را کسی کوتاه کنید. البته خط شقیقه هایم را زیاد بالا نبرید. (آرایشگر شانه و قیچی را در دستش می گیرد و تند تند موهای سعید را کوتاه می کند.

(پس از اصلاح سعید توی آنینه نگاه می کند و به علی می گوید)

سعید : برادر جان ، موهایم چطور شده است ۹

علی : خیلی قشنگ شده است. از اصلاح موهایت خیلی خوش آمد.
امیدوارم پدر و مادرت هم خوششان می آید.

آرایشگر : خوب آقای علی ! نوبت شما است. موهایتان را چطور اصلاح کنم ۹

علی : موهایم را مثل موهای سعید بزنید. اما مواظب باشید که کار درست انجام بگیرد.

آرایشگر : خاطر جمع باشید. من کار خودم را با کمال احتیاط انجام می دهم.

آقا ! می خواهید سرتان را هم بشویم.

علی : بلی به سرم کمی روغن هم بزنید.

(پس از اصلاح، علی و سعید به خانه برمی گردند. همین که خانم ظهیر چشمش به پرسش سعید می افتد، می گوید)

خانم ظهیر: به به سعید جان! با موهای کوتاه چقدر قشنگ شده ای.
(سعید توی آئینه نگاه می کند و لبخند می زند)

سعید: بلی مادر جان آرایشگر در کار خودش خیلی ماهر است. نگاه کنید علی هم
چقدر قشنگ بنظر می رسد امیدوارم پدرم نیز از آرایش موهای من خوششان بیاید.
(مقتبس از گلشن فارسی دوم)

فرهنگ

آرایشگاه: جام کی دکان، هیز ڈرینگ سیلون پسر عمومیش: اس کا چچازاد بھائی

وارد شدن: داخل ہونا اصلاح: بال کانا

آرایشگر: جام، هیز ڈریور شقیقه: کٹھی

کوتاه کردن: چھوٹا کرنا بالابردن: اوچالے جانا

خط شقیقه: قلم قیچی: قیچی

شانہ: شانہ تُند تُند: جلدی جلدی

توی آئینہ: آئینے میں خوش آمدن: اچھا گانا

مواظب باشید: محتاط رہیے موزدن: بال کانا

با کمال احتیاط: بڑی احتیاط کے ساتھ انجام دادن: انجام دینا

شستن: ڈھونا، شیپور کرنا روغن زدن: تیل لگانا

برگشتن : واپس آنا (مضارع: برگردان)

لبخند زدن : مکرنا

کسی : تھوڑا سا

قشنگ : خوبصورت

آرایشگاه سر کوچه : گلی کی تکڑ پر جام کی دکان

چشمش به آنها افتاد : اُس کی نظر ان پر پڑتی ہے۔

بہ بہ : واہ واہ، کیا خوب، بہت عمدہ

بہ نظر رسیدن : دکھائی دینا

دمی بخندید

دروغ :

از دروغگوئی پرسیدند: هرگز راست گفته ای ۹
گفت: اگر گویم "آری"، دروغ گفته باشم.

گرانی :

دو راننده باهم صحبت می کردند. یکی از آنها گفت:
"این روزها می گویند که بنزین گران خواهد شد."

ذُؤمى گفت: مهم نیست، چون گران شدن بنزین برای من هیچ تاثیری ندارد! اولی
حیرت زده پرسید: این چطور ممکن است!

ذُؤمى گفت: من مدت‌هاست که همیشه صد روپیه بنزین در اتمبیل خود می ریزم بنا
بر این هر قدر که بنزین گران شود به حال من فرقی نخواهد کرد!

دندان درد:

پسر بچه ای دندان درد داشت. ناچار پدرس او را پیش یک دندان پزشک آشنا
فرستاد. پسر به مطب دکتر رفت.

منشی دکتر گفت: متأسفم کوچولو، ولی امروز دکتر نیست!
پسرک گفت: چیزی نیست، من می روم، باز برمی گردم.

منشی پرسید: دوباره کی می آنی ۹

پسر کوچولو جواب داد: هر روزی که دوباره دکتر در مطب نباشد!

حقیقت گوئی :

مردی در خیابان پسر کوچکی را دید که کیف بزرگی در پشت داشت و می رفت.

از دیدن او احساس پدری به وی دست داد، جلو رفت و گفت: پسر جان! توبه مدرسه
می روی؟
پسرک بلا فاصله جواب داد: من به مدرسه نمی روم، مرا می فرستند!
(بہارستان جامی)

فرهنگ

دروغ :	جهوٹ	دمی بخندید :	ڈرائیس لیجیے
هرگز :	کبھی	دروغگو :	جهوٹا
رانندہ :	ڈرائیور	آری :	ہاں، جی ہاں
این روزها :	ان دونوں	صحبت کردن :	ٹنگلو کرنا
بنزین :	پڑول	می گویند :	کہتے ہیں
مهم نیست :	اہم نہیں ہے	گران :	مہنگا
دندان درد :	دانتوں کا درد	تاثیری ندارد :	کوئی اثر نہیں رکھتا
مطب :	کلینک	آشنا :	دوسرا
متاسفم :	مجھے افسوس ہے	منشی :	سیکرٹری
چیزی نیست :	کوئی بات نہیں	پسرک :	نخاچ، چھوٹا لڑکا
برمی گردم :	لوٹ آؤں گا، آجائوں گا	باز :	پھر
مراجعة :	رجوع کرنا، رابطہ کرنا، ملتا	کب :	کب
کیف بزرگی :	ایک بہت بڑا بستہ	خیابان :	سرک

اتومبیل : گاڑی، آٹوموبائل
 در پشت : کرپ
 به وی دست داد : اس پر طاری ہو گیا
 جلو رفت : وہ آگے بڑھا
 بلا فاصلہ : فوری، بلا ساختہ، اُسی وقت
 دندانپیزشک : دانتوں کا معالج، دندانپیزشک
 به حال من فرقی نخواهد کرد : مجھ پر کوئی اثر نہیں پڑے گا۔

تمرین

- پُرے کیا ہے ؟ ایسے ہی پائچی الفاظ بنائے۔
- ذیل کی خاتمہ متعلق کو منفصل اور منفصل کو متصل میں تبدیل کیجیے۔

پیش او ، پدرش ، از دیدن او ، به وی ، معجزہ تو

مندرجہ الفاظ کے مفہاد لکھیے :

دروغگو ، جواب ، پسر کوچکی ، کیف بزرگی ، جلو

۲- مندرجہ ذیل افعال کے مصادر اور مفارع لکھیے :

پُرسیدند ، گفت ، فرستاد ، رفت ، بر می گردم ، دید ، داد ، نہاد

۵- ذیل کے الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

دروغ ، راست ، ذکر ، متناسف ، کیف ، راندہ ، بنزین ، تائیر ، مدرسہ ، خیابان

کفشهای فروشی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دخترش پروین وارد یک کفشهای فروشی می‌شود.
مکالمه بین آنها و صاحب مغازه آغاز می‌شود)

صاحب مغازه : بفرمانید خانم، خوش آمدید، چه فرمایشی دارید؟

خانم بشیر : آقا! می‌خواستم یک جفت کفش بخرم.

صاحب مغازه : خانم بفرمانید، کفش زنانه می‌خواهید یا کفش مردانه؟

خانم بشیر : نه زنانه، نه مردانه، کفش بچگانه می‌خواهم، برای دخترم
احتیاج دارم.

صاحب مغازه : بسیار خوب، متوجه شدم (رو به پروین) دختر جان! بفرمانید اندازه
پای شما چیست؟

پروین : نمره چهار

خانم بشیر : پروین جان، این نمره پارسال است (رو به صاحب مغازه)
آقا! لطفاً یک نمره بزرگتر بدهید.

صاحب مغازه : چشم خانم، اطاعت می‌شود. بفرمانید چه جور کفش بدhem، ما کفش
های جورا جور داریم.

طاهر : آقانمی خواهیم بیخود وقت شمارا بگیریم. ما هم وقت زیادی نداریم. بهتر
است کفشهای را که توی ویترین گذاشته اید، نشان بدید. گمان می‌کنم که این
بهترین کفش هاست که شما دارید؟

صاحب مغازه : درست می‌فرمانید، واقعاً همین طور است (رو به پروین) بفرمانید
دختر جان! آن را امتحان کنید.

خانم بشیر : دختر! آن را پاگن. اذیت که نمی‌کند؟

پروین: (کفش نورا بپامی کند و می گوید) مادر جان: مثل اینکه با اندازه پایم
نیست. می زند، کمی تنگ است پاشنه اش هم خیلی بلند است.
خانم بشیر: آقا! یک کمی گشاد تر و پاشنه کوتاه تر لطف کنید.
صاحب مغازه: (رو به پروین) بفرمانی دختر جان! امیدوارم که از آن خوشتان
می آید.

پروین: (امتعان می کند و می گوید) بله! این خوب است.
خانم بشیر: آقا قیمتش چند است؟
صاحب مغازه: دویست روپیه
خانم بشیر: خیلی گران است.
صاحب مغازه: حق با شماست ولی در عوض جنسش خیلی خوب است. چرمش
حقیقی است. مصنوعی نیست.
خانم بشیر: آقا! کمتر نمی شود؟

صاحب مغازه: خیر خانم! اینجا قیمت مقطوع است.
خانم بشیر: (رو به طاهر) پسرم! تونسی خواهی چیزی بخری.
طاهر: انشاء الله دفعه دیگر می خرم. (رو به مادر) مادر جان! من یک جفت کفش
مشکی و یک جفت قهوه ای دارم. فعلاً همین بس است.
خانم بشیر: با این همه دلم می خواهد تو حتاً برای خودت چیزی بخری؟
طاهر: چشم، مادر جان، اگر شما اصرار دارید یک جفت کفش بازی و دو جفت بند
کفش می خرم. برای خودتان و پدر جان که چیزی نخریدید؟

خانم بشیر: برای پدرتان می خواهم یک جفت دمپانی بخرم و برای خودم یک
جفت جوراب نخی بخرم. (رو به صاحب مغازه) آقا، لطفاً یک دمپانی مردانه نمره نه،

یک جفت جوراب زنانه سفید رنگ، یک دانه واکس مشکی و یک دانه واکس
قهقهه ای هم بپیچید و صورت حساب هم بدھید.

صاحب مغازه: چشم خانم (بعد از چند دقیقه) بفرمانید خانم. این است چیزهایی که
شما خریداری فرمودید و این هم صورت حساب.

خانم بشیر: خیلی مشکرم

صاحب مغازه: تشکر می کنم. امیدوارم باز هم تشریف می آورید.
خانم بشیر: خدا حافظ

صاحب مغازه: به سلامت، خوش آمدید.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

صاحب مغازه: دکان کامالک، دکاندار

کخش فروشی: جوتوں کی دکان

متوجه شدم: میں سمجھ گیا

یک جفت: ایک جواہرا

نمره: نمبر

اندازه پا: پاؤں کا ناپ

جُور: قسم

لطفاً: از راونوازش، از راہ کرم

قهوه ای: بھورے رنگ کا

جُورا جُور: گوناگون، قسم قسم

توی و بترين: شوکیس میں

مشکی: کالا، سیاه

می زند: کاتاہے

بپاکن: پاؤں میں ڈال (پہن)

لطف کنید: عنایت فرمائیے

پاشنه: ایڑی

خیر: جی نہیں

جنسش: اس کی کوائی

مقطوع : مقرر، معین
فلا : فی الحال، بمردست
حتماً : لیقین طور پر، ضرور
بند کفش : جو تے کاتمر
دنپانی : سلپر
نخی : سوتی
یک دانہ واکس : ایک عدد پاش
بپیچید : باندھ دیجیے
اذیت کہ نمی کند : تجھے تکلیف تو نہیں دیتا
حق باشماست : آپ صحیح فرماتے ہیں / فرماتی ہیں۔

انتخاب از تذكرة الأولياء

عبادت:

سه تن همراه ابراهیم بن ادهم شدند. یک شب در مسجدی خراب عبادت می کردند.
چون بخفتند، وی بر در ایستاد تا صبح. او را گفتند:

”چرا چنین کردی؟“ گفت: ”هوا عظیم سرد بود و باد سرد، خویشتن را به جای در
کردم تاشمار ارنج کمتر بود.“

عید:

سری سقطی گفت: ”روز عید معروف کرخی را دیدم که دانه خرما بر می چید گفتم:
”این را چه می کنی؟“ گفت: ”این کودک را دیدم که می گریست، گفتم؛
”چرا می گری؟“ گفت: ”من یتیم نه پدر دارم و نه مادر. کودکان دیگر را جامه
هاست و من ندارم، واشان جوز دارند و من ندارم“ - این دانه ها را از بهر آن
می چینم تا بفروم و وی را جوز خرم، تابرود و بازی کند.“ سری گفت: ”این کودک
را من کنایت کنم، و دل ترا فارغ کنم!“ کودک را بُردم و جامه در او پوشیدم و جوز
خریدم و دل وی شاد کردم.

ابو حنیفة و کودک:

ابو حنیفة روزی می گذشت. کودکی را دید که در گل مانده بود. گفت: ”گوش دار تا
نیفتی!“ کودک گفت: ”أفتادِ من سهل است، اگر بیفتم تنها باشم. اما تو گوش دار
که اگر پای تو بلغزد، همه مسلمانان که از پس تو در آیند، بلغزند و برخاستن همه
دشوار بود. امام را از حذاقت آن کودک عجب آمد، و در حال بگریست، و با اصحاب
گفت: ”زینهار! اگر شمارادر مسئله چیزی ظاهر شود، و دلیلی روشن تر نماید،
در آن متابعت من مکنید!“

(فریدالدین عطاء)

فرہنگ

شدند : وہ سفر پر گئے، روانہ ہوئے	سہ تن : تین افراد
چون بخُفتند : جب وہ سو گئے	خراب : ویران، غیر آباد
رنج : تکلیف، اذیت، پریشانی	خویشن را : اپنے آپ کو
بر می چید : وہ چن رہا تھا	خرما : کھجور
چرا می گریبی؟ : تو کیوں روتا ہے؟	خرم : میں خریدوں
بُردم : میں لے گیا	جامہ دروپوشیدم : اے کپڑے پہنائے
گلن : مٹی، گارا، سیپڑا	ماندہ بود : وہ پھنسا کھڑا ہے
گوش دار : خیال رکھ، خبردار	تا نیفتی : تاکہ تو گرنہ پڑے
بلغزد : لڑکھائے، ڈگمگائے، پھسلے	از پس تو : تیرے پیچھے
در آیند : آئیں گے	حذاقت : قابلیت، الیت، بکھر بوجھ
اصحاب : جمع صاحب، احباب، ساتھی	در حال : اسی وقت، فوراً
متابعت : پیروی، تقليد، اتباع	زینہار : ہوشیار، خبردار، ہرگز
	بگریست : وہ روپڑے، ان کے آنسو نکل آئے
	این کو دک رامن کفایت کنم : یہ پچ میرے ذمے

تصریف

۱- فارسی میں جواب دیجئے۔

۱- ابراہیم بن ادھم ہمہ شب پر در مسجد ایستاد، چرا؟

۲- چرا معروف کرخی دانہ خرما می چید؟

۳- کودک چرا گریہ می کرد؟

۴- کوہ کی کہ در گل ماندہ بود، به ابو حنیفہ چہ گفت؟

۵- ابو حنیفہ بے اصحابش چہ گفت؟

۶- چند تن ہمراہ ابراہیم بن ادھم بودند؟

۷- مندرجہ ذیل افعال کے نام اور صیغہ لکھیے:

می کردن، ایستاد، می گریبی، خریدم، ماندہ بود، مکنید، گوش دار

۸- خالی چکہ کیجئے۔

۱- در مسجدی خراب، عبادت.....

۲- معروف کرخی را کہ دانہ خرما پر می چید۔

۳- ایشان حوزہ دارند و من

۴- گوش دار تا

۵- امام را از آن کوہ ک غصب آمد۔

نیکی

بُزرگی داد یک درهم گدارا
که هنگام دعا یاد آرما را
تونیکی گن به مسکین و تُهی دست
که نیکی خود سبب گردید دعا را
ازان بازوت را دادند نیرو
که گیری دست هر بی دست و پارا
زمحتاجان خبر گیر! ای که داری
چراغ دولت و گنج غنا را
به وقت بخشش و انفاق، پروین
نباید داشت در دل جُز خدارا

(پروین اعتصامی)

فرهنگ

بُزرگی : ایک بزرگ ش	هنگام : وقت
یادآر : یاد کر	تسی دست : خالی ہاتھ، مفلس محتاج
بازو : تیر بازو	نیرو : طاقت، قوت
گیری : تو پکڑے، تھامے	بی دست و پا : عاجز محتاج
گنج غنا : دولت کا خزانہ	انفاق : خرچ کرنا
نباید داشت : نہیں رکھنا چاہیے	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بُزرگی، گدا را چہ داد و چہ گفت؟

۲- نیکی سبب چہ می شود؟

۳- خلاصہ این منظومہ چیست؟

۴- ”ہنگام دعا“، ”حراغ دولت“ اور ”گنج غنا“ میں علامت اضافت کی نشاندھی کیجیے۔

۵- ”آر“، ”ٹکن“ اور ”گمر“ کیے افعال ہیں؟ ان کے مصادر، بنائے کا قاعدہ اور
گردان لکھیے۔

۶- ”بازوت“ میں ”ت“ کیسی ہے؟ اسکی دوسری علامات کون کون سی ہیں؟

(لکھنؤی زبان)

لکھنؤی

تاء : ٹلکھ

نون : ٹلکھ تکھرا

تھاء : ٹلکھ

نونھا : ٹلکھ نونھا

ٹھاء : ٹلکھ

نونٹھا : ٹلکھ نونٹھا

ٹھونڈا : ٹلکھ

علامه اقبال

علامه محمد اقبال مُتفکر معروف جهان و شاعر بزرگ اسلام است. در زمان او مسلمانان جهان ذچار وضع نامساعدی بودند. دلش برای همه آنها می سوخت. وی شعر را وسیله ابراز احساسات خود قرار داد و به مسلمانان درس تلاش و پیکار داد. وی به زبان فارسی و اردو شعر می گفت. شعر او پیام خود شناسی و استقلال است. شعر او از دلش برخاست و در دل مردم نشست. همه دانشمندان جهان فکر اقبال را دوست دارند، از شعر او ستایش می کنند و او را از فیلسوفان بزرگ دنیا می دانند. وی برای مسلمانان شبہ قاره، یک کشور مستقل می خواست و در این زمینه تلاش های بسیاری کرد. میهن عزیز ما "پاکستان" تعبیر همان روایی اقبال است. او معمار واقعی پاکستان بود.

اقبال در سال ۱۸۷۷ میلادی در سیالکوت متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در همین شهر به پایان رسانید و بعداً از دانشکده دولتی لاہور لیسانس و فوق لیسانس گرفت. در سال ۱۹۰۵ میلادی برای تحصیلات عالی به اروپا رفت و در انگلستان و آلمان درس خواهد پس از دریافت درجه دکتری از آلمان، در سال ۱۹۰۸ میلادی به میهن خود بازگشت و به شغل وکالت پرداخت. در سال ۱۹۳۰ میلادی در الله آباد نقشه تقسیم شبہ قاره را اعلام نمود و خواستار یک کشور مستقل اسلامی شد. وی در روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی وفات یافت و زیر سایه "مسجد پادشاهی" در لاہور مدفون شد.

امروز اقبال در میان مانیست ولی یادگرامی او همیشه در قلب همه پاکستانی ها پایینده است. همه ما باید از شعر او استفاده گنیم و افکار گرانسایه او را پیشوای خود سازیم تا در میان ملی جهان سرافراز بمانیم.

(معین نظامی)

فرهنگ

مُتقکر : مُفکر دُچار بودن : دوچار ہونا، بھٹا ہونا

ابراز : اظہار، ابلاغ بعداً : اس کے بعد

تلاش : جدوجہد، سعی و عمل استقلال : آزادی

فیلسوف : فلسفی شبہ قارہ : بر صیر

میہن : وطن رؤیا : خواب

ملل : ملت کی جماعت، اقوام واقعی : حقیقی

متولد شد : پیدا ہوئے تحصیلات مقدماتی : ابتدائی تعلیم

دانشکده دولتی : گورنمنٹ کالج لیسانس : بی اے

فوق لیسانس : ایم اے اروپا : یورپ

آلمان : جرمنی دریافت : حصول

درجہ دکتری : ڈاکٹریٹ کی ڈگری بازگشت : واپس آئے

اعلام نمود : اُس نے اعلان کیا خواستار : طالب، مطالبہ کرنے والا

وضع نامساعدی : ناخوشگوار حالات، ناموفق حالات

بے پایان رسانید : مکمل کی، اختتام تک پہنچائی

تمرین

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

۱- در زمانِ اقبال، وضع مسلمانان چه بود؟

۲- آیا اقبال فقط بہ زبانِ اردو شعر می گفت؟

- ۳- اقبال کُحاو در چه سالی متولد شد ؟
- ۴- مزارِ اقبال کُجا است ؟
- ۵- چرا استفادہ از شعر اقبال مهم است ؟
- ۶- سادہ اور سلیمانی فارسی میں اقبال پر ایک مختصر مضمون لکھیے۔
- ۷- مندرجہ ذیل جملے کامل کیجیے۔
- ۱- شعر او است۔
- ۲- ہمہ دانشمندان جہان، فکر اقبال را
- ۳- اقبال در سال در سیالکوت
- ۴- بعد از دانشکده دولتی لاہور گرفت۔
- ۵- ہمہ ما از شعر او
- ۶- دوست داشتن، متولد شدن، درس خواندن، اعلام نمودن اور استفادہ کردن کو جملوں میں استعمال کریں۔
- ۷- مندرجہ ذیل الفاظ کے واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائیے:
- شاعر، مسلمانان، دانشمندان، فیلسوفان، دانشکده، کشور، ملل، احساسات، درس، معمار
- ۸- مندرجہ ذیل مصادر کے مفہارع اور معانی لکھیے:
- سوختن، گرفتن، پرداختن، ساختن، برخاستن

قرآن مجید

تو همی دانی که آنین تو چیست؟

زیرگردون سر تمکین تو چیست؟

آن کتاب زنده قرآن حکیم
حکمت او لایزال است و قدیم

نوع انسان را پیام آخرین
حامی اور حمۀ لِلعالمین

ارج می گیرد از و نا ارجمند
بندۀ را از سجدۀ می سازد بلند

گرتومی خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز به قرآن زیستن

(علامہ اقبال)

فرهنگ

تو همی دانی؟ کیا تو جانتے؟

سر تمکین : عزت و ظلت کاراز

ارج : عزت، مرتبہ، سر بلندی

می خواهی : تو چاہتا ہے

تمرين

۱- قاري میں جواب دیجئے۔

۱- آئين ما چیست؟

۲- حامل قرآن کیست؟

۳- آیا قرآن برای همه نوع انسان است؟

۴- معنی آخرین بیت چیست؟

۵- این شعر سروده کیست؟

۲- مندرجہ میں الفاظ کو جلوں میں استعمال کریں:

آئین ، پیام آخرین ، سجدہ ، مسلمان ، نوع انسان

۳- قرآن مجید کے بارے میں آسان قاري میں پائچ جملے لکھیں۔

۴- مندرجہ میں افعال گرامر کے اعتبار سے کیا ہیں؟

ہمی دانی ، می گیرد ، می سازد ، می خواهی

ل لئے ، لے لے ،

ل لے لے ، لے لے ،

ل لے لے ، لے لے ،

ل لے لے ، لے لے ،

ل لے لے ، لے لے ،

لباس شوئی

(خانم بشیر با طاهر و پروین وارد لباس شوئی می شوند)

صاحب لباس شوئی : بفرمانید خانم ، خوش آمدید ، چه امری دارید ؟

خانم بشیر : آقا چند روز پیش یک دست لباس شوهرم را برای خشک شوئی فرستاده بودم. امیدوارم که حاضر شده باشد.

صاحب لباسشوئی : حتماً ، قبض دارید ؟

خانم بشیر : بلی آقا (کیفیت را باز می کند و چیزی از آن در می آوردم) بفرمانید. این هم قبض.

صاحب لباسشوئی : (به قبض نگاه می کند و یک نظر را صدامی زند)

آقای یوسف ! لطفاً این قبض را بگیرید و لباس مردانه قمه ای رنگ را بباورید.
(رو به خانم بشیر) دیگر فرمایشی نیست ؟

خانم بشیر : چرا ! مالباسهای زیادی داریم که باید برای خشک شوئی و سفید شوئی بدهیم. بشرط اینکه هر چه زودتر پس بدهید.

صاحب لباسشوئی : خانم ! خاطر جمع باشد ، ما هم ماشین خشک شوئی داریم و هم ماشین سفید شوئی. ما سرویس عادی نداریم. سرویس ما فوری است. انشاء الله فردا همین ساعت همه لباسهایتان حاضر است.

خانم بشیر : اگر این طور است. بفرمانید چهار تا ملافه ، سه تا رو بالش ، دو تا رو میز ، دو تا پیراهن تابستانی ، سه تا پیراهن مردانه و دو تا پیراهن زنانه ، این ها را سفید شوئی کنید. این جلیقه ، جوراب ، دستکش و کلاه پشمی را خشک شوئی کنید. و این لباس خواب و پالتورا فقط آطو کنید. (رو به طاهر و پروین) بچه ها شما اگر کاری دارید بگوئید.

طاهر: چشم مادر جان! (رو به صاحب لباسشویی) آقا بفرمانید این دو تا پیراهن دو تا زیر پیراهن دو تا زیر شلواری برای سفید شوئی و این گت و شلوار و کراوات برای خشک شوئی. لطفاً مواظب ذکمه ها باشد. نکند پاره شود.

صاحب لباسشویی: خیالتان راحت باشد.

طاهر: لطفاً پاچه شلوار را رفو کنید.

صاحب لباسشویی: چشم! اطاعت می شود.

پروین: (رو به مادر) مادر جان! می خواهم، این بلوز سفید من رنگی بشود.

خانم بشیر: دخترم! چه رنگی می خواهید، مشکی، آبی، سبز، زرد، قرمز یا قهوه ای؟

پروین: رنگ سبز

خانم بشیر: برای بچه ها سبز تیره خوب است.

(رو به صاحب لباسشویی)

آقا، لطفاً این بلوز سفید را به رنگ سبز در بیاورید. مواظب باشد که رنگش ثابت باشد.

صاحب لباسشویی: مطمئن باشد. لطفاً نام و نشانی تان را روی این قبض بنویسید. (خانم بشیر نام و نشانی خود را روی قبض می نویسد و یک برگ آن را توی کیف می گذارد.)

خانم بشیر: خوب آقا! با اجازه شما

صاحب لباسشویی: خوش آمدید

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

لباسشوٹی : لامڈری، ڈرائی کلینگ کی دکان	یک دست لباس : ایک عدو سوٹ
حاضر : تیار	خشک شونی : ڈرائی کلینگ
کیف : پرس، بٹوہ	قبض : رسید
سفید شونی : ڈھالائی	چرا : کیوں نہیں
ماشین : مشین	ہرچہ زودتر : جتنی جلدی ہو سکے
عادی : عام	فوری : ارجمند
روبالش : ٹکنیکی کاغذ	ملافہ : (ملحفہ) چادر
پیراہن تابستانی : بشرط	رومیز : میز پوش
پالتو : اوورکوت	جلیقه : واکٹ
زیر پیراہن : بنیان	فقط اطروہ کنید : صرف استری کیجیے۔
گٹ و شلوار : کوٹ پتلون	زیر شلواری : اندر ویر
بلوز : جرسی	کراوات : ٹکانی
قرمز : سرخ	آبی : نیلا
نشانی : پتا، ایڈریس	ثابت : پکا، پختہ
یک برگ : ایک ورق	مواظب دکھہ ہا باشید : بُنول کا خیال رکھیے۔
نکند پارہ شود : ایسا نہ ہو کہٹوٹ جائیں۔	

وظیفه شناسی

یکی از روزهای سرد زمستان، نزدیک غروب بود. خورشید پشت کوههای بلند گم
کم فرمی رفت و هوا داشت تاریک می شد.

عبدل که وظیفه نگهبانی راه آهن را به عهده داشت، در چند کیلو متری شهر مرزی،
در حین معاشه، ناگهان متوجه شد که راه آهن بر اثر بمب‌هاران بمب افکن‌های دشمن
به گلی منهدم شده است.

عبدل با دیدن چنین منظره وحشت ناک، برای چشم لحظه دست و پایش را گم کرد،
زیرا می دانست که چند دقیقه دیگر یک قطار نظامی که حامل مهمات و پاسداران
ناموس وطن اوست، به آنجا خواهد رسید. عبدل به خوبی می دانست که منظور
دشمن از منهدم ساختن راه آهن جز این نیست که از رسیدن کمک به سربازان
شجاع و دلیر کشورش جلوگیری کند.

عبدل از اندیشه واژگون شدن آن قطار نظامی که عازم جبهه جنگ بود، سخت بیم
ناک و مضطرب شد، و از تصور حادثه هولناک و نتایج وحشتناک آن قلبش
به تپش افتاد زیرا نمی دانست چگونه راننده را از خطر مطلع سازد.

وی سخت بیقرار در عین حال به فکر چاره‌ای بود که هر طور شده، نقشه
ناجوانمردانه دشمن را باطل سازد. در همین حال، صدای سوت قطار به گوش او
خورد. حالاً کوچکترین فرصت درنگ باقی نمانده هنگام عمل رسیده بود. عبدل
ناگهان تصمیم خطرناکی گرفت.

قطار داشت لحظه به لحظه نزدیکتر می شد. عبدل بدون تلف وقت پیراهنش را
در آورد، آن را با یک چوب بست و آتش زد، و به طرف قطار شروع به دویدن کرد.
راننده قطار با دیدن آتشی که به سوی قطار در حال حرکت بود، حس کرد خطری در

پیش است، فوری تُرمُز را کشید. پس از چند لحظه قطار متوقف گردید. ولی پیش از اینکه کاملاً از حرکت باز ایستاد، عبّل را به زیر گرفت.

مسافران که همه آنها نظامی بودند، از قطار بیرون ریختند و با دیدن جسد بیجان عبّل فهمیدند که فدایکاری و از خود گذشتگی این مرد بزرگوار آنها را از چه خطر بزرگی نجات داده است. فرمانده نظامیان کلاه خود را از سرّش برداشت و به این شهید راه وطن، با سلام نظامی ادائی احترام کرد.

این بود داستان یک مرد گمنامی که در حال انجام وظیفه از خود گذشت ولی کشور و هم وطنان خویش را زندگی تازه‌ای بخشید.

(دکتر آقاب اصغر)

فرهنگ

وظیفه شناسی : فرض شایی زمستان : موم سرما

گم کم : آهستا هست فرو می رفت : ڈوب رہا تھا

نگہبانی : دیکھ بھال، حفاظت به عهده داشت : اُس کے ذمے تھی

راہ آهن : ریلوے لائن در چند کیلومتری : چند کیلومیٹر دور

شہر مرزی : سرحدی شہر در حین معاینه : معائنے کے دوران

براثر بمباران : بمباری کے نتیجے میں بمب افگن : بمبار جہاز

به گلی : مکمل طور پر، پوری طرح قطار نظامی : فوجی گاڑی

حامل مهمات : اسلحہ بردار منہدم ساختن : تباہ کرنا

جلوگیری کند : روکے، نہ ہونے دے	کمک : مدد
جبھے : مجاز	واژگون شدن : اٹ جانا
نقشہ ناجوانمردانہ : بزدلا نہ سکیم، سازش	راننده : ڈرامیور
سُوت قطار : گاڑی کی ول (سیٹ)	باطل سازد : ناکام بنادے
تصسیم خطرناکی : ایک خطرناک فیصلہ	هنگام عمل : کر گذرے کا وقت
شروع بہ دویدن کرد : دوڑنے لگا	بدون تلف وقت : وقت ضائع کیے بغیر
حس کرد : اُس نے محسوس کیا، اُسے احساس ہوا	ترمزرا کشید : اُس نے بریک لگایا
فرماندہ : افر	بے زیر گرفت : یچے لے لیا
	سلامِ نظامی : فوجی سلام
	پُشت کوہهای بلند : اوچے پہاڑوں کی اونٹ میں
	ہوا داشت تاریک می شد : فضا تاریک ہو رہی تھی
	ناگہان متوجہ شد : اچانک اُس نے دیکھا
	منہدم شدہ است : ٹوٹ پھوٹ گئی ہے، بتاہ ہو گئی ہے۔
	دست و پایش را گم کرده : اُس کے ہاتھ پاؤں پھول گئے، وہ حواس باختہ ہو گیا۔
	قلبس بہ تپیش افتاد : اُس کا دل دھڑکنے لگا
	در عین حال : اسی وقت، اس کے ساتھ ہی ساتھ

بہ هر طور شدہ : جیسے بھی ممکن ہو، ہر قیمت پر

بہ گوش او خورد : اُس کے کافنوں میں بچپن، اُسے سماں دی

فرصت درنگ : سوچنے کجھنے کا وقت، توقف کی مہلت

پیراہنس رادر آورد : اُس نے اپنی قیض اتار دی

فدا کاری و از خود گذشتگی : ایثار و قربانی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱ - عبدل چہ وظیفہ ای را بہ عہدہ داشت؟

۲ - راہ آهن چطور منہدم شدہ بود؟

۳ - عبدل چگونہ دانست کہ قطیار دارد نزدیک می شود؟

۴ - عبدل برای رفع خطر چہ تدبیری اندیشید؟

۵ - عبدل چرا جان خود را فدا کرد؟

۶ - اس داستان کا آسان فارسی میں خلاصہ تحریر کیجیے۔

۷ - مندرجہ میں الفاظ کے معنا و الفاظ لکھیے۔

روز ، زمستان ، غروب ، سرہ ، نزدیک ، تاریخ ، کوچکترین ، ناجوانمردانہ

۸ - درج ذیل جملوں کو مکمل کیجیے :

۹ - خورشید پشت کوہهای بلند

- ۱- هوا داشت تاریک
 ۲- عبد وظیفه نگهبانی را و آهن را
 ۳- صدای سُری قطار به گوش او
 ۴- عبد ناگهان تصمیم خطرناکی

قائد اعظم محمد علی جناح

قائد اعظم محمد علی جناح در روز ۲۵ دسامبر ۱۸۷۶ میلادی در کراچی متولد شد. نیاکان او اهل گجرات (کاتیاوار) بودند. وی تحصیلات مقدماتی خود را در کراچی و بمبئی به پایان رسانید. پدرش تاجری ممتاز بود. محمد علی جناح در شانزده سالگی برای تحصیلات عالی در رشتہ حقوق به لندن رفت و پس از چهار سال با موفقیت به وطن خود برگشت.

اول در کراچی و پس از آن در بمبئی و کالت دادگستری را اختیار نمود و در مدت مختصری به عنوان وکیل ممتاز و درجه یک شناخته شد.

محمد علی جناح وقتی که در انگلستان اقامت داشت به سیاست علاقه مند شده بود. چنانکه در اوایل در حزب کنگره ملی هند شرکت نمود ولی موقعیکه در سال ۱۹۰۶ م حزب مسلم لیگ تشکیل یافت، محمد علی جناح در ۱۹۱۳ م عضو آن گردید. وی برای اتحاد مسلمانان و هندوان بسیار کوشید و سعی نمود تا اختلافات میان این دو حزب بزرگ هند بر طرف سازد ولی موفق نشد.

بالآخره در سال ۱۹۱۸ م محمد علی جناح بی بُرد که حزب کنگره ملی هند فقط برای حفظ منافع هندوان کار می گند و با سیاست های منقی خود مسلمانان را ضرر می رساند، بنابرین از عضویت آن استغفاء کرد. پس ازین بیشتر کوشش‌های محمد علی جناح برای اساس بود که تمام مسلمانان هند را تحت پرچم واحد حزب مسلم لیگ جمع کند.

دولت انگلستان در سال ۱۹۴۰ م اعلام کرد که او اهل هند را آزادی خواهد داد. درین زمینه اولین بار در هندوستان انتخابات عمومی منعقد گردید. درین انتخابات حزب مسلم لیگ در نواحی پنجاب، سند و بنگال موفقیت شایانی حاصل نمود عاقبت

انگلیسی‌ها و هندوها این حقیقت را قبول کردند که مسلمانان واقعاً یک ملت جداگانه‌ای هستند. بدین طریق "نظریهٔ دو ملت" در شبه قاره پاکستان و هند به اثبات رسید.

مسلمانان سراسر هند تحت رهبری قائد اعظم محمد علی جناح "اتحاد، تنظیم، یقین محکم" را شعار خود ساختند و از دولت انگلستان خواستند که آنها باید یک کشور جداگانه‌ای داشته باشند تا در آن طبق قوانین دین و تمدن اسلامی بتوانند زندگی کنند.

در نتیجه در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۴۰ م در لاہور جلسه عظیم الشانی تشکیل یافت که در آن نمایندگان مسلمانان از تمام تقاطع هندوستان گردآمدند و بدین منظور قطعنامه‌ای به تصویب رساندند که آن را قطعنامه لاہور یا قطعنامه پاکستان می‌گویند.

پس از هفت سال با کوشش‌های خستگی ناپذیر قائد اعظم محمد علی جناح و سایر مسلمین هندوستان در روز ۱۴ اوت ۱۹۴۷ م پاکستان بر نقشه جهان ظهرور گردید و قائد اعظم اولین فرمان روای این کشور گردید.

محمد علی جناح شخصی بود زحمتکش و جذی و مردی بود با اصول و با اراده محکم، وظائف خود را با مسئولیت تمام انجام می‌داد و همیشه به مسلمانان می‌گفت: "متعدد باشید و هیچ وقت در صفات‌های خود تفرقه نیندازید".

قائد اعظم محمد علی جناح در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸ م رحلت فرمود.

(معین نظامی)

فرہنگ

تاجری ممتاز : ایک متازتا جر	تحصیلات مقدماتی : ابتدائی تعلیم
تحصیلات عالی : اعلیٰ تعلیم	بے پایان رسانیدن : پایہ تکمیل کو پہنچانا
در مدت مختصری : تھوڑی سی مدت میں	دادگستری : عدیہ
شناختہ شدن : تسلیم کیا جانا	وکیل درجہ یک : غفاریل کے وکیل
علاقہ مدد شدن : دلچسپی لینا	اقامت داشتن : قیام کرنا
حزب کنگره ملی هند : انڈین نیشنل کانگریس	تشکیل یافتہ : تکمیل پانہ
عضو گردیدن : رکن بننا	سعی نمودن : کوشش کرنا
موفق شدن : کامیاب ہونا	برطرف ساختن : ہٹانا، ختم کرنا
پھی بُردن : سمجھ جانا	بالآخرہ : آخر کار
سیاست ہائی منقی : منقی پالیسیوں	حفظ منافع : مفادات کی حفاظت
استعفاء کردن : مستغفی ہونا	عضویت : رکنیت
اساس : بنیاد	تلاش : کوشش
اعلام کردن : اعلان کرنا	تحت پرچم واحد : ایک جمہنے سے تلے
انتخابات عمومی : عام انتخابات	درین زمینہ : اس سلسلہ میں
موفقیت شایانی : شاندار کامیابی	نواحی : علاقوں
بے اثبات رسیدن : ثابت ہونا	بدین طریق : اس طریقے سے
شعار ساختن : شعار بنانا	سراسر : تمام کے تمام
نقاط : علاقوں، مناطق	طبق : مطابق
بدین منظور : اس مقصد کے لیے	گرد آمدند : اکٹھے ہونا

بہ تصویب رساندن : منتظر کرنا	قطعنامہ : قرارداد
سایر : باقی تمام	خستگی ناپذیر : انگل
زحمتکش : محنتی	ظہور کردن : ظاہر ہونا
وظایف : وظیفہ کی جمع، فرائض	جدی : سنجیدہ، متین
با مسئولیت تمام : پوری ذمہ داری کے ساتھ	ہیچ وقت : کبھی
نیا کان : جمع نیا کیا نیا، بزرگان، آباؤ اور جداؤ	تفرقہ انداختن : انتشار و تفرقہ پیدا کرنا

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- قائد اعظم محمد علی جناح کی متولد شد؟

۲- او تحصیلات مقدماتی و عالی خود را کجا بہ پایان رسانید؟

۳- محمد علی جناح کی در حزب مسلم لیگ شرکت کرد؟

۴- پس از تاسیس پاکستان چہ کسی اولین فرمانروای پاکستان شد؟

۵- محمد علی جناح بہ مسلمانان چہ شعار داد؟

۶- نظریہ دو ملت چہ بود؟

۷- قطعنامہ لاہور یا قطعنامہ پاکستان کی و کجا بہ تصویب رسید؟

۸- مندرجہ ذیل حاورات کو یاد کیجیے۔

متولد شدن، بہ پایان رسانیدن، علاقہ مند شدن، شناختہ شدن، برطرف ساختن،

استفعاء کردن، اعلام کردن، اثبات رسیدن، زندگی کردن، گرد آمدن

حکایات سعدی

جوانمردی

حاتم طانی را گفتند: "از خود بزرگ همت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای؟" گفت: بلی، روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرازی غرب را پس به گوشة صحرانی به حاجتی بُرُون رفتم، خارکنی را دیدم پشته ای فراهم آورده. گفتش: "به مهمانی حاتم چرانروی که خلقی بر ساط او گرد آمده اند" گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد
من بت حاتم طانی نبرد
من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

هُنر بیاموز

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر، هنر آموزید که ملک و دنیا، اعتقاد را نشاید و سیم وزر در سفر بر محل خطر است. یا ذرد به یکبار ببرد یا خواجه به تقاریق بخورد. اما هنر چشم زاینده است و دولت پاینده. و اگر هنرمند از دولت بیفتاد غم نباشد که هنر در نقس خود، دولت است هر جا که رُود قدر ببیند و بر صدر نشیند و بی هنر، لقمه چیند و سختی بیند:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز

علم میراث پیغمبران است

دو امیرزاده در مصر بودند. یکی علم آموخت و دیگر مال اندوخت. عاقبتہ الامر آن یکی علامه مصر گشت و آن دیگر عزیز مصر شد. پس این توانگر

بچشم حقارت در فقیه نظر کرد و گفت: من به سلطنت رسیدم و تو همچنان در مسکنت بماندی گفت "ای برادر شکر نعمت با وی عز اسمه همچنان افزون تراست بر من که میراث پیغمبران یافتم، یعنی علم و ترا میراث فرعون و هامان، یعنی ملک مصر".

من آن مورم که در پایم بمالند
نه زنیورم که از دستم بمالند
کجا خود شکر این نعمت گذارم
که زور مردم آزاری ندارم

(سعده)

فرهنگ

أمراءی عرب را:	عرب کے امراء کے لیے	بزرگ ہمت:	جو انہر، جنی، صاحب ارادہ
خارکن:	خنک جھاڑیاں توڑنے والا	بے حاجتی:	کسی غرض سے، کسی کام سے
خلق:	غلقت، لوگ	پُشته:	گٹھا، پشت پر اٹھانے کے لیے بوجہ
گرداً مدن:	اکٹھے ہونا، جمع ہونا	سماط:	دستخوان، خوان نعت
منڈت بُردن:	احسان اٹھانا	منڈت:	احسان
پنڈادن:	صیحت کرنا	حکیم:	دانا، صاحب عقل و حکمت
اعتماد را نشاید:	قابل اعتماد نہیں ہے	جانان پدر:	باپ کے لخت جگر
بر محل خطر است:	خطرے کی زدیں ہے	سیم وزر:	سونا، چاندی
خواجه:	مالک	ذُرْد:	چور

در نفس خود : بجائے خود، بذات خود
 دولت پایندہ : ہمیشہ رہنے والی دولت
 سخنی دیدن : تمایاں اور اہم مقام پر بیٹھنے
 صدر نشینیدن : نہ کام انجام دینا، سختی جھینانا
 اندوختن : جمع کرنا
 خرج کردن : خرچ کرنا
 آموختن : سیکھنا
 یافتن : پاننا
 توانگر : امیر، رئیس
 مالیدن : مسل دینا
 نالیدن : رنجیدہ ہونا
 میراث : جو کچھ ماں باپ سے ترک ملے، ورش
 تواریق : تفریق کی جمع، الگ الگ (مراوے تھوڑا تھوڑا کر کے)
 چشمہ زایندہ : ایسا چشمہ جس میں سے پانی لکھتا ہی رہتا ہے
 از دولت افتادن : کسی منصب سے معزول ہو جانا، مال و دولت ہاتھ میں نہ رہنا
 حاتم طانی : عرب کے بڑوں میں سے تھا اور سخاوت میں بہت مشہور تھا۔ عربی اور فارسی ادب میں اس
 کی سخاوت اور جوانمردی کی کہانیاں کثرت سے ملتی ہیں۔ حاتم طائی ظہور اسلام سے پہلے عرب میں زندگی بسر
 کرتا تھا۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۲- گلستان چہ کتابی است؟

۳- حاتم طائی کہ بود؟

۴- از حاتم طائی چہ پُرمیبدند؟

۵- حاتم طائی چہ جواب داد؟

- ۵- حکیم بہ پسaran خود چہ پندی می داد؟
- ۶- مراد از این حملہ چیست؟
- ”هُنر چشمہ زاینده است و دولت پاینده“؟
- ۷- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کریں:
- ہمت ، اعتماد ، تفاریق ، صدر ، میراث
- ۸- ان حکایتوں کے آخر میں جوا شعار آئے ہیں اُخیں زبانی یاد کریں اور ان کا مطلب اچھی طرح ذہن نشین کریں۔
- ۹- مندرجہ ذیل مفہموں کے مصدر بتائیے:
- روَد ، خورد ، بَرَد ، آموزد ، مشاید ، افتاد ، نشیند ، بیند
-

ای مادر عزیز که جانم فدای تو
 ای مادر عزیز که جانم فدای تو
 قربان مهربانی و لطف و صفائ تو
 هرگز نشد محبت یاران و دوستان
 همپایه محبت و مهر و فای تو
 مهرت برون نسی رود از سینه ام که هست
 این سینه خانه تو و این دل، سرای تو
 ای مادر عزیز که جان داده ای من
 سهل است اگر که جان دهم اکنون برای تو
 خشنودی تو مایه خشنودی من است
 زیرا بُود رضای خداد رضای تو
 گر بُود اختیار جهانی به دست من
 می ریختم تمام جهان را به پای تو

(ابوالقاسم حالت)

فرهنگ

جانم :	جان من، میری جان، میری روح	مادر عزیز :	بیاری ما
صفا :	خلوص و محبت	لطف :	مهرانی
همپایه :	برابر، مساوی	فدای تو :	تجھ پر قربان
سرای تو :	تیراگر	مهرت :	تیری محبت

جان دهم : میں جان دے دوں	سہل : آسان
مایہ : سرمایہ، دولت	خشندوی : خوشی، رضا
جهانی : ایک دنیا	بُود : باشد، ہوتی ہے
بے پائی تو : تیرے قدموں پر	می ریختم : میں ڈال دیتا
جان دادہ ای مرد : تو نے مجھے زندگی دی ہے	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیکھیے۔

۱- "این دل ، سرای تو " یعنی چہ ؟

۲- چرا شاعر عقیدہ دارد کہ محبت مادر ہرگز از دلش بیرون نمی رو د ؟

۳- چرا بہ عقیدہ شاعر ، جان دادن در راو مادر ، کار آسانی است ؟

۴- چرا شاعر می خواهد کہ مادر از او خشنود باشد ؟ (نیت ، ملکیت ، ملک)

۵- چہ چیزی را شاعر حاضر است بہ پائی مادر بریزد ؟

۶- لفظ زبانی یاد کیجیے۔

۷- مندرجہ ذیل الفاظ پر اعراب لگائیے :

لطف ، محبت ، مهر ، رضا ، خشنودی ، سهل

۸- مندرجہ ذیل الفاظ و مرکبات کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

۹- دوستان

۱۰- همپایہ

۱۱- رضای خدا

۱۲- مادر عزیز

پُستخانه

(خانم بشیر و بچه هایش از لباس شونی خارج و پس از چند ثانیه سوار ماشین می شوند).

راننده : خانم بفرمانید کجا می خواهید تشریف ببرید ^۹

خانم بشیر : می خواستم مستقیماً به خانه بروم ولی یادم آمد که در پُستخانه هم کار دارم. فردا کارهای زیاد در پیش دارم و فرصت نمی گنم این طرف ها ببایم. بهتر است این کار را هم حالا انجام بدهم، از اینجا دست راست بپیچید.

پروین : مادر جان! فکر نمی کنم که این موقع شب پُستخانه باز باشد.

طاهر : پروین جان! باید بدانید که پُستخانه مرکزی تا شب هم باز است. ماشین وارد محوطه پُستخانه مرکزی می شود، راننده، موتور ماشین را خاموش می گند و خانم بشیر پیاده می شود.

خانم بشیر : پروین جان! شما همینجا باشید و طاهر جان، شما همراه من بباید.

طاهر : (در حال پیاده شدن) چشم! مادر جان، بفرمانید اول به اطلاعات مراجعه کنیم.

خانم بشیر : ببخشید آقا! مسکن است راهنمایی بفرمانید که باجه فروش تمبر و باجه نامه ها و بسته های سفارشی کجا است ^۹ در ضمن اینهم بفرمانید، اگر بخواهیم نامه به ایران بفرستیم چقدر تمیر لازم دارد ^۹

کارمند اطلاعات : خانم تشریف ببرید دست راست. باجه تمیر در انتهای این راه رو قرار دارد و باجه نامه ها و بسته های سفارشی در داخل تالار است. بفرمانید به گیشه شماره چهار. اگر بخواهید نامه با پست زمینی یا با پست هوایی به ایران بفرستید تمیسچه رویه بزنید.

خانم بشیر : برای این راهنمایی خیلی متشکرم.
کارمند اطلاعات : این وظیفه من بود. احتیاج به تشکر نیست.
خانم بشیر : (به تمبر فروش) آقا شش تا کارت پستال دوسره، شش پاکت برای
پست داخلی، ده تا تمبر یک روپیه ای، ده تا تمبر دو روپیه ای و ده تا تمبر
سه روپیه ای لطف بفرمانید.

طاهر : لطفاً یک نامه هوانی هم بدھید.

تمبر فروش : چشم (خانم بشیر آگذون رو بروی گیشه چهارمی رسد)
کارمند پستخانه : بفرمانید خانم، از من چه خدمتی بر می آید؟
خانم بشیر : آقا می خواهم این نامه را سفارشی بفرستم.

(کارمند پستخانه نامه اراز دست خانم بشیر می گیرد)

کارمند پستخانه : ببخشید خانم، شمامام و آدرس گیرنده را که نوشته‌ید ولی
فراموش کردید که نام و آدرس فرستنده را مرقوم بفرمانید. ما بدون نام و نشانی
فرستنده نامه سفارشی را قبول نمی کنیم.

خانم بشیر : اجازه بفرمانید نام و نشانی خودم را بنویسم
(بعد از چند ثانیه)

کارمند پستخانه : (روی قبض مهر می زندو می گوید) بفرمانید این هم قبض.
خانم بشیر : آقا لطفاً این پاکت را بکشید. می خواهم ببینم که سنگین تراز نامه های
معمولی که نیست.

کارمند پستخانه : بله خانم. یک کمی سنگین تراست، لطفاً یک روپیه تمبر
اضافه بزنید.

خانم بشیر : آقا خیلی متشکرم.

طاهر : مادر جان ! من یک نامه شهری دارم. اجازه بفرمانید آن را پست کنم.
پس از آنکه طاهر نامه را به صندوق پست انداخت ، مادر و پسر به طرف ماشین به
راه افتادند.

(دُکْتُر آفَاق اصغر)

فرهنگ

پستخانه : ڈاکخانہ

دقیقه : منت

محوطه : احاطه

مخارج : اخراجات

راهرو : برآمده

باجه : کڑکی

بزنید : لگائیں

به اندازه : کے مطابق

نامه شهری : مقامی خط

دست راست بپیچید : واپسی طرف میں

کارت پستال دوسره : واپسی پوست کارڈ

موتور ماشین راخایموش می گند : گاڑی کے انجن کو بند کرتا ہے

نامه ها و بستہ های سفارشی : رجسٹری، خط و پارسل

پستخانه مرکزی : بڑا ڈاکخانہ (جزل پوست آفس)

فرصت نمی کنم : مجھے موقع نہیں ملے گا

سنگین تر : زیادہ بھاری

پست کنم : پوست کروں

سُخنانِ خواجہ عبداللہ انصاری

- ۱- بندہ آنی کہ در بند آنی۔
- ۲- چنان زی کہ به ثنا ارزی و چنان میر کہ به دعا ارزی۔
- ۳- از و خواه کہ دارد و می خواهد کہ ازو خواهی، ازو مخواه کہ ندارد و می کاہد اگر بخواهی۔
- ۴- دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند۔
- ۵- اگر بر ہوا پری، مگسی باشی۔ اگر بر رُوی آب روی، خسی باشی، دل بہ دست آرتا کسی باشی۔
- ۶- در کودکی، بازی و در جوانی، مستی و در پیری، سستی، پس خدارا کی پرستی؟
- ۷- چون پیش بُزرگی در آنی، ہمہ گوش باش۔ چون او سخن گوید، تو خاموش باش!
- ۸- الہی اگر مرادر دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بہشت گنی، بی جمال تو خریدار نیستم۔
- ۹- الہی می دانی کہ ناتوانم، پس از بلا برہانم۔

فرهنگ

پری : تو اڑے (پریدن مصدرے: پردمضارع)	مگسی : ایک کمی
پرستی : کوئی بتکا	
برہانم : مجھے نجات دے	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیکھیے۔

۱- چرا دوست را از دل بیرون نمی کنند ؟

۲- "دل بہ دست آوردن" یعنی چہ ؟

۳- چرا باید پیش بُزرگان ہمہ گوش باشیم ؟

۴- اس سبق میں سے پانچ جملے زبانی یاد کیجیے۔

۵- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

اطاعت ، معصیت ، بیرون ، گوش ، کردار

۶- مر مندرجہ ذیل الفاظ کے مقابلے کیجیے :

بیرون ، دوست ، دوزخ ، جوانی ، ناتوان

۷- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۸- اللہ تعالیٰ سب کچھ دیکھتا ہے۔

۹- خدا چاہتا ہے کہ لوگ اُسی سے مانگیں۔

۱۰- بُورگوں کے سامنے ہمہ تن گوش رہو۔

۱۱- یا اللہ! مجھ پر رحم فرماء، میرے اعمال کو نہ دیکھ۔

باز شُد دیدگان من از خواب

شب تاریک رفت و آمد روز
وَهْ، چه رُوزی چوبخت من پیروز
پادشاه ستارگان امروز
از أفق سر برون نکرده هنوز
باز شُد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالم تاب

یک طرف ناله خروس سخرا!
بانگ "الله اکبر" از یک سر
از صدای نوازش مادر وز سخن های دلپذیر پدر
باز شُد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالم تاب

از أفق صبحدم سپیده دمید
آسمان همچو نقره گشت سپید
با شکوه و جلال وجاه رسید
پادشاه ستارگان، خورشید
باز شُد دیدگان من از خواب
به به از آفتاب عالم تاب

(یعنی دولت آبادی)

فرهنگ

پیروز : کامیاب، مبارک	وَهْ : واه، کلمه تحسین
دیدگان : آنکه می‌بینیم	هنوز : اینجی، اینکه تک
خروس : مرغ	به به : واه واه، کلمه تحسین
از یک سر : ایک طرف سے	بانگ : آواز

دلپذیز : گلش، پیارا، پیاری

نوازش : سہلانا، پیار کرنا

سپیده : دن کا آجالا

صُبحدم : صبح کے وقت، علی الصبح

همچو : کی طرح، کفرہ تشبیہ

دمید : لکلا، بھوٹا

شکوه : شان و شوکت

نُقرہ : چاندی

افق : آسمان کا کنارہ، جہاں زمین و آسمان ملتے دھائی دیتے ہیں

پادشاہ ستار گان : ستاروں کا پادشاہ، سورج

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- مقصود از ”پادشاہ ستار گان“ چیست؟

۲- شاعر، کی از خواب بیدار می شود؟

۳- چرا ہنگام صبح، آسمان مثل نقرہ سپید می شود؟

۴- خورشید چرا شکوه و جلال دارد؟

۵- ”خرس سحر“ چہ معنی دارد؟

۶- اس لفظ کا دروازہ فارسی نثر میں لکھیے۔

۷- ان شعروں میں استعمال ہونے والے استعارات اور تشبیہات کی نشاندھی کیجیے۔

۸- مندرجہ ذیل الفاظ ایک دوسرے کے ہم معنی ہیں۔ ایسے الفاظ کو کیا کہتے ہیں؟

۹- شکوه، جلال، جاہ۔

۱۰- آفتاب، خورشید۔

- ۳ - صدا، پانک

٤ - صبح ، صبح ، سحر

۵- ذیل کے الفاظ آپس میں کیا ہیں اور کیوں؟

۱- روز شب-

۲ - آمد رفت

۶- مندرجہ میں الفاظ کے واحد سے جمع اور مجمع سے واحد بنائیے :

شیل ، ستارگان ، افق ، دیدگان ، مادر ، پدر ، ناله ، خروش ، سحنها ، صدا

وَلَهُمْ لِيَقِنَّ بِهِ مَا يَكْسِبُ وَلَهُمْ عِزَّةٌ لِمَا سَعَوا إِلَيْهِ وَلَهُمْ
أَنْتَمْ

وَتَعْلِيقُهُ لِلْمُؤْمِنِ يَقْرَأُهُ مُؤْمِنٌ لِلْمُؤْمِنِ

مکتبہ علمیہ قرآن

مُقرراتِ عُبور و مُرور

(روز شنبه ساعت هشت صبح همه مشغول صرف صبحانه هستند)

آقای بشیر : طاهر جان ! یک کمی عجله کنید ، من خواهم شمارا به بانک بفرستم .
ماشین هم از کار افتاده برای تعمیر به تعمیرگاه رفته است .

طاهر : پدر جان ! نگران نباشید . من می توانم با اتوبوس بروم . فقط نیم ساعت
راه است .

سعید : برادر جان من هم همسراه شمامی روم . به این بهانه گردشی در بعضی از
خیابانهای لاهور می کنم .

(طاهر و سعید در ایستگاه اتوبوس پیاده می شوند و در پیاده رو خیابان به راه
می افتدند)

سعید : برادر جان ! بانک ملی کجاست ؟

طاهر : به آن طرف خیابان .

سعید : پس بیانید برویم به آن طرف خیابان .

طاهر : صبر کن . ازین قسمت خیابان نمی توانیم رد بشویم .

سعید : چرا ؟

طاهر : برای اینکه در خیابان رفت و آمد آتمبیل زیاد است و برای رفتن از یک
طرف خیابان به طرف دیگر ، فقط می شود از جاهای معین و خط کشی شده
عبور کرد .

سعید : سر چهار راه هم می شود از خیابان گذشت ؟

طاهر : بله ، از سر چهار راه هم می شود از خیابان گذشت بشرط اینکه چراغ
راهنما نی فرمز نباشد .

سعید: برادر جان! این ها فقط حرف است. وقتی که ما می توانیم از راه میان بُر زود
تر به مقصد پرسیم چرا بی خود راه مان را دور کنیم.

طاهر: مگر نشینید؟ "راه راست برو اگرچه دور است."

سعید: فکر می کنم راه راست همان است که من می گویم.

طاهر: نه جانم! راه راست آن نیست که تو می گویی بلکه راه راست آن است که
خلاف مقررات غُبور و مُرور نباشد. فرق اساسی میان انسان و حیوان همین است که
انسان از مقررات عبور و مرور پیروی می کند. در صورتیکه حیوان پای بند هیچ گونه
مقررات غُبور و مُرور نیست.

سعید: آخر این مقررات چه فایده دارد؟

طاهر: با پیروی از مقررات عبور و مرور اگرچه ممکن است راه طولانی ترشود و
بیشتر وقت بگیرد، در عوض انسان سالم و با خیال راحت به مقصد می رسد.

سعید: اگر خلاف این مقررات رفتار شود آن وقت چه می شود؟

طاهر: معلوم است که صدھات تصاذف روی خواهد داد و هزاران نفر کشته
خواهند شد.

سعید: حالا فهمیدم که رعایت مقررات عبور و مرور خیلی لازم است.
خیلی متشرکم که مرا از اهمیت این مقررات مطلع فرمودید. برادر جان! اگر کسی
ازین مقررات سرپیچی کند چه می شود؟

طاهر: اگر کسی ازین مقررات سرپیچی کند، مجازات می شود.

سعید: برادر جان! شما رانندگی بلد هستید؟ می توانید درین خیابان ماشین برانید؟

طاهر: بله، من رانندگی بلد هستم ولی نمی توانم درین خیابان ماشین برانم.

سعید: اگر رانندگی بلد هستید چطور نمی توانید ماشین برانید؟

طاهر: برای این که من گواهی نامه رانندگی ندارم و رانندگی بدون داشتن گواهی نامه تخلف است و جریمه دارد.

سعید: چرا گواهی نامه نمی‌گیرید؟

طاهر: طبق مقررات کسی می‌تواند گواهی نامه رانندگی داشته باشد که هیجده سال تمام داشته و در امتحان رانندگی نیز قبول شده باشد. چون من هنوز هیجده سال بیشتر ندارم و امتحان رانندگی را هم نگذرانده ام نمی‌توانم گواهی نامه بگیرم.

(طاهر و سعید در حال حرف زدن نزدیک چهار راه به محل خط کشی شده می‌رسد)

سعید: برادر جان! محفوظ ترین راه برای عبور از یک خیابان پُر شلوغ چیست؟

طاهر: محفوظ ترین راه برای عبور از یک خیابان پُر شلوغ این است که اول به سمت راست نگاه کنیم، وقتی که مطمئن شویم اتومبیل نمی‌آید تا وسط خیابان پیش برویم، بعد به سمت چپ نگاه کنیم و نصف دوم خیابان را طی کنم.

(طاهر و سعید از محل خط کشی شده از خیابان عبور می‌کنند و آن طرف خیابان وارد ساختمان بانک ملی می‌شوند)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

مقررات : قواعد و ضوابط
غُبور و مَرُور : ثریک، آمدورفت

صبحانه : ناشتا
بانک : بینک

یک کمی عجله کنید : ذرا جلدی کریں
ماشین : موژکار

تعمیرگاه : ورکشاپ
ترمیم : مرمت

نگران : پریشان	ایستگاہ اتوبوس : بس ٹاپ، بس شینڈ
خیابان : سڑک	پیادہ رو : فٹ پاٹھ
قسمت : حصہ	بانک ملی : نیشنل بینک
جائی خط کشی شدہ : زیر اکرانگ	اتومبیل : موٹر گاڑی
چهار راه : چوک، چوراها	چراغ راہنمائی : ٹریفک سٹول، ٹریفک لائٹ
میان بُر : مختصر راستہ، شارت کٹ	با خیال راحت : اطمینان کے ساتھ
تصادف : حادثہ	رفتار شود : چلا جائے، راستہ اپنایا جائے
مجازات : سزا	سر پیچی کند : سرتالی کرے، منہ موڑے
گواہی نامہ : لائسنس	رانندگی : ڈرائیورگ، گاڑی چلانا
جریمه : جرم انہ	تخلف : خلاف ورزی
می توانید ماشین پرانید : آپ گاڑی چلا سکتے ہیں	

بانوان معروف در تاریخ مسلمانان شبه قاره

در دوره طولانی سلطنت شبه قاره پاکستان و هند (۱۲۷۴-۶۰۲ھ) بانوان نامدار بسیاری مانند رضیه سلطانه، گلبدن بیگم، چاند بی بی، مهرالنساء معروف به تور جهان، جهان آرا وزیر النساء برآسمان سیاست و ادب مانند مهر و ماه می درخشیده اند ولی گلبدن بیگم و نور جهان بیگم به واسطه بعضی از خصوصیات مخصوص خود تمام بانوان مذکور در فوق را تحت الشاعع قرار دارند. در زیر دونفر از آنها یعنی گلبدن بیگم دختر بابر شاه و ملکه نور جهان همسر نورالدین جهانگیر را معرفی می نمائیم.

شاهدخت گلبدن بیگم

در میان بانوان متاز خانواده مغول (۱۲۷۴-۹۳۲ھ) نخستین بانوی معروف شاهزاده گلبدن بیگم دختر بنیان گزار این خانواده ظهیر الدین محمد بابر (۹۳۴-۹۳۲ھ) بود.

گلبدن بیگم که مانند اغلب شاهزاده خانم های این خانواده ادب دوست با ذوق شعر و ادب بهره مند بود، به زبان فارسی و ترکی شعر می گفت، چیزی که بیش از همه باعث شهرت جاودان او در جهان بانوان شده است کتابی است تاریخی که "همایون نامه" نام دارد. این شاهکار تاریخی که توسط یک زن مؤرخ به وجود آمده است، در ادبیات جهان نظیری ندارد. این کتاب تاریخی برای به دست آوردن اطلاعات بسیار سودمند درباره پدرش، بابر، برادرش، همایون و برادرزاده اش، اکبر، بسیار مهم است.

گلبدن بیگم در سال ۱۹۶۹ در کابل به دنیا آمد و در سن هیجده سالگی به عقد ازدواج خضر خواجه درآمد که یکی از أمرای ممتاز دوره همایون بود.
او بنابه خواهش برادرزاده اش، جلال الدین محمد اکبر، کتاب فوق الذکر را در شصت و شش سالگی نوشت. گلبدن بیگم در سال ۱۰۱۱ در هشتاد و دو سالگی فوت کرد.

ملکه نور جهان

در زمان جلال الدین محمد اکبر، نوه ظهیر الدین محمد با پر مردی مُفلس ولی نجیب از ایران به شبه قاره پاکستان و هند به خاطر بخت آزمائی مهاجرت کرد. در راه، خدا او را دختری ارزانی داشت. که او را مهر النساء اسم گذاشت. همین مهر النساء که در دوران تنگdestی و ناداری پدرش به دنیا آمده بود بعد از تاریخ شبه قاره به منتهای شهرت رسیده و به لقب ملکه نور جهان معروف گردید.

پدر مهر النساء به سلک اکبر شاه منسلک گردید و پدرش در حرم سرای او به مقام بلندی رسید. مهر النساء در حرم سرای اکبر با شاهزاده خانمهای خانواده سلطنتی بزرگ شد و تمام علوم و فنون آن زمان را که برای شاهزاده خانم های مغولی لازم بود، یاد گرفت. وقتی فارغ التحصیل گردید، پدرش او را با سرداری شجاع و دلیر به نام على خان ملقب به شیرافگن عقد بست ولی چند سال بعد از ازدواج بیوه گردید. چندین سال به طور یک زن بیوه بسر برد و بالاخره چهارده سال بعد از رحلت شوهرش به عقد امپراطور جهانگیر درآمد که او را به لقب "نور جهان" ملقب گردانید.

ملکه نور جهان بانوی بسیار هوشمند و اهل علم و ادب بود و ارجالاً شعر می گفت.

وی به واسطه لیاقت و ذکاوت خود به زودی به مقام مشاور شوهر تاجدارش رسید و مخصوصاً در آخرین سالهای او به طور مستقل امور سلطنت را انجام می‌داد. اثرو نفوذ او در مزاج جهانگیر شاه به قدری بود که او دستور داده بود اسم نور جهان را نیز بر سکه های آن دوره کنده کاری کنند.

با فوت کردن شوهرش، جهانگیر، در سال ۱۰۳۷ هجرت اقبال نور جهان غروب شد. در نتیجه او گوشہ گیر گردید. بالاخره هفده سال بعد از جهانگیر در ۶۵ سالگی در لاھور فوت و در همانجا نزدیک مقبره جهانگیر مدفون شد.

(دکتر خالدہ آفتاب)

فرهنگ

بانوان معروف : مشهور خواتین به عقد درآمد :

براپی بدست آوردن : حاصل کرنے کے لیے مهاجرت کرد: اس نے ہجرت کی

تحت الشعاع قراردادند : انہوں نے ماند کر دیا معروف گردید : مشہور ہوئی

شهرت جاودان : ہمیشہ باقی رہنے والی شهرت ارتجالا : فی البدیہ

اطلاعات بسیار سودمند : بہت مفید معلومات مشاور : مشیر

بسیار مهم : بہت اہم به دنیا آمد : (وہ) پیدا ہوئی

در سن ہیجده سالگی : انہارہ سال کی عمر میں

در شصت و شش سالگی : چھیاسٹھ سال کی عمر میں

بے خاطر بخت آزمائی : قسم آزمائی کے لیے

خدا دختری ارزانی داشت : خدا نے ایک بیٹی عطا کی

بے سلک منسلک گردید : لڑی میں پروایا گیا
 شاهزادہ خانمہای مغولی : مغل شہزادیاں
 بے عقد درآمد : نکاح میں آگئی
 گوشہ گیر شد : (وہ) گوشہ نشین ہو گئی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- باتوں معروف تاریخ مسلمانان شیخ فارہ کیستند؟

۲- گلبدن بیگم دخترِ کدام پادشاہ مغول بود؟

۳- نویسندهِ ہمایوں نامہ کیست؟

۴- اسمِ حقیقی ملکہ نور جہان چہ بود؟

۵- مقبرہ نور جہان کجاست؟

۶- مندرجہ ذیل جملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- گلبدن بیگم بابر کی بیٹی اور ہمایوں کی بہن تھی۔

۲- گلبدن بیگم کا ہمایوں نامہ ایک اہم تاریخ ہے۔

۳- نور جہان کا اصلی نام مہر النساء تھا۔

۴- جہاگیر کی ملکہ کا نام نور جہان تھا۔

۵- نور جہان کا مزار جہاگیر کے مقبرے کے نزدیک واقع ہے۔

آداب طعام خوردن

آداب طعام خوردن آن است که اول "بسم الله" بگوید و به آخر "الحمد لله" و به آواز بگوید تا دیگران را یاد نهند. و به دست راست خورد، و ابتدا به نسک گند، و ختم نسک گند. یک لقمه برگیرد، آن را خرد گند و نیک بخاید، و تا فرُونبرد دست به دیگر لقمه دراز نکند.

و هیچ طعام را عیب نکند که رسول (ص) هرگز طعام را عیب نکرده، اگر خوش بودی، بخوردی، و اگر نه، دست بداشتی. و از پیش خود خورد و مگر میوه که از جوانب طبق روا باشد، که آن مختلف بود، و از میان نان نخورد، و نان به کارد پاره نکند و گوشت همچنین، و کاسه و چیزی که خوردنی نباشد بر نان ننده، و دست به نان پاک نکنند، و چون لقمه ای یا طعامی دیگر از دست بیفتند، برگیرد و پاک گند و بخورد، که در خبر است که اگر بگذارد، شیطان را گذاشته باشد.

ونخست انگشت بلیسد به دهان، آنگاه در ازاری مالد، تا آن اثر طعام که خورده باشد، بشود، و در طعام گرم نفع نکنند، بلکه صبر گند تا سرد شود. و چون خرما خورد یا زردالویا چیزی که شردنی باشد، طاق خورد، بفتن یا یازده یا بیست و یک، تا همه کارهای وی با حق تعالیٰ مناسبت گیرد، که وی طاق است و او را جفت نیست! و دانه خرما با خرما بر یک طبق جمع نکند و در دست نگیرد.

(مقتبس از کیمیای سعادت امام غزالی)

فرهنگ

دراز کردن : بڑھانا	بہ آواز بگوید : (بلند) آواز سے کہے
دست بداشتی : ہاتھا اٹھایتے	یادداہد : سکھائے
جوانب : جمع جانب، اطراف	خُرد کردن : چھوٹا کرنا، باریک کرنا، پینا
طبق : سینی، بڑے	نیک بخاید : خوب چجائے
کارد : تحریک، چاقو	خانیدن : چباتا
پارہ کردن : کاشنا، توڑنا، پھاڑنا	تا فرو نبرد : اور جب تک نکل نالے
کاسیہ : پیالہ	فرو بُردن : لگنا
بشدود : ختم ہو جائے	خوردنی : قابل خوردن، کھانے کے لائق
شدن : ہونا، ختم ہو جانا	نهادن : رکنا
از دست افتادن : ہاتھ سے گر پڑنا	پاک کردن : صاف کرنا
خبر : حدیث	بر گرفتن : کپڑا لینا، اٹھایتے
نُخست : سب سے پہلے	گذاشتن : چھوڑ دینا
ازار : کپڑا، رومال کی طرح کا کپڑا	لیسیدن : چائنا
نقخ کردن : پھوٹکنا، پھوٹک مارنا	مالیدن : ملننا، صاف کرنا
طاق : واحد، اکیلا	شمردنی : گئنے کے لائق
مناسبت گرفتن : نسبت پیدا ہو جانا	جُفت : جوڑا
	زردآللو : خوبی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- در اول و آخر طعام خوردن چه گفتن لازم است؟

۲- آیا با دست چب خوردن خوب است؟

۳- رسول اکرم (ص) ہیچ طعام را عیب نمی کرد، چرا؟

۴- امام عزالی دربارہ طعام گرم چه گفته است؟

۵- چرا باید چیزهای شمردنی را طاق بخوریم؟

۶- مندرجہ ذیل الفاظ کے معنا کیجیے۔

اول، راست، پاک، گرم، طاق

۷- ذیل کے مصادر کے مصادر یاد کیجیے۔

گوید، دهد، خاید، باشد، نهد، خورد، گذارد، بسید، مالد، شود

لاید: میں سے

حُقُوقِ پدر و مادر

بدان که حق ایشان عظیم تر است، که نزدیکی ایشان بیشتر است. حضرت پیغمبر اکرم فرمود: "هیچ کس حق پدر نگذارد تا آنگاه که وی را بنده باید، بخردو آزاد گند." و فرمود: "نیکوئی کردن بر مادر و پدر افضل تراز نماز و روزه و حج و عمره و غزا". و باز فرمود: "بُوی بهشت از پانصد ساله راه بشنود آنکه عاق و قاطع رحم نشود."

و حق تعالیٰ وحی فرستاد بر حضرت موسیٰ: "هر که فرمان مادر و پدر برد، وی را فرمان بردار نویسم، و هر که فرمان من برد و فرمان ایشان نبرد وی را نافرمان نویسم."

حضرت پیغمبر اکرم فرمود: "چه زیان اگر کسی صدقه‌ای بدهد، به مُزد مادر و پدر مُرده، تا ایشان را مُزد بُود از مُزد وی هیچ کم نشود"^۹ "یکی به نزدیک رسول آمد و گفت: "مرا مادر و پدر مُرده است، چه حق مانده است ایشان را بermen، تا بگزارم"^{۱۰} فرمود: "از بهر ایشان نماز کن و آمرزش خواه و وصیت ایشان به جای آور و دوستان ایشان گرامی دار و خویشاوندان ایشان نیکودار."

حضرت پیغمبر فرمود: "حق مادر دو چند حق پدر است."

(مقتبس از کیمیای سعادت امام غزالی)

فرهنگ

عظیم تر :	بہت زیادہ	بدان :	جان لو
حق گذاردن :	حق ادا کرنا	نزدیکی :	قربت (رشته کی قربت)
وی را بندہ یابد :	اے (باپ کو) غلام پائے	افضل تر :	زیادہ فضیلت والا
بوی بہشت :	بہشت کی خوبیوں	غزا :	جہاد، خدا کی راہ میں جنگ کرنا
دوچند :	ڈگنا	عاق :	نا فرمان، جو فرمان بردار نہ ہو
تا بگذارم :	تاکہ میں ادا کروں	مُزد :	صلہ، بدلہ، اجرت
از بھر ایشان :	آن کی خاطر سے	آمرِیش :	مغفرت
نیکو داشتن :	اچھا سلوک کرنا	گرامی داشتن :	احترام کرنا
قاطع رحم :	قطع رحم کرنے والا، جو صدر رحمی نہ کرتا ہو		

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- پیغمبر اکرم دربارہ حق پدر چہ فرمود؟

۲- نیکوئی با پدر و مادر چطور است؟

۳- حق تعالیٰ به حضرت موسیٰ چہ وحی فرماد؟

۴- حق پدر و مادر مُردہ چیست؟

۵- حضرت پیغمبر دربارہ حق مادر چہ فرمودہ است؟

۶- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

پدر و مادر ، مُزد ، فرمان بردار ، آمرِیش ، خوبشاوندان

۳- ذیل کے افعال کی نشاندھی سمجھیے اور ان کے مصادر بتائیے :

بدان ، یابد ، بَرَد ، آمد ، خواه ، آور ، فرمود

۴- ماں باپ کے حقوق کے بارے میں، آسان فارسی میں دس جملے لکھیے۔

۵- عظیم تر ، پیشتر ، فاضل تر کیسے الفاظ ہیں؟ چند ایسے ہی الفاظ بنائیے۔

۶- ذیل کے حروف کا استعمال بتائیے :

تا ، را ، به ، از ، بر

مَطْبِ پِزْشَك

(صبح زود روز یکشنبه اتاق خواب آقا و خانم بشیر)

خانم بشیر : آقا ! سلام عرض می کنم صبح بخیر.

آقای بشیر : سلام خانم ! صبح شما خوش .

خانم بشیر : دیشب چون خیلی خسته بودم زود خوابم بُرد. امیدوارم که شما هم
خواب خوشی داشتید^۹

آقای بشیر : دیشب خوابم نُبرد. تقریباً تمام شب بیدار بودم. تب شدیدی داشتم ،
سرفه نگذاشت بخوابم.

خانم بشیر : چرا بیدار نکردید.

آقای بشیر : نمی خواستم شمارا ناراحت کنم ، چون می دانستم که شاخیلی
خسته اید.

خانم بشیر : (دستش را در دست می گیرد) شما الان هم تب دارید. بهتر است برویم
پیش دکتر. (آقا و خانم بشیر وارد مطب می شوند. مریضان یکی پس از دیگری
پیش دکتر می روند)

مریض اول : سلام آقای دکتر

دکتر : سلام آقا ! بفرمانید ، بنشینید ، حال شما چطور است^۹

مریض اول : یک کمی بهتر است. فقط احساس ضعف می کنم.

دکتر : شما حالا احتیاج به دواندارید. چند روز کاملاً استراحت کنید. ان شاء الله
ضعف شما بازودی برطرف خواهد شد.

مریض دوم : آقای دکتر خیلی ناراحت هستم.

دکتر : چه ناراحتی دارید^۹

مریض دوم : چند روز است که یک روز در میان تب دارم.

دکتر: بله، شما تب نوبه دارید (در حالی که نسخه می نویسد) هیچ نگران نباشید
هر سه ساعت یک بار قاشق ناهار خوری از این شربت بخورید انشاء الله تب شما
قطع می شود.

مریض دوم: این شربت از کجا گیر می آید.

دکتر: از هر داروخانه ای که بخواهید می توانید بخرید.

مریض سوم: آقای دکتر شکم درد می کند.

دکتر: شکمان کار می کند^۹

مریض سوم: خیر، آقای دکتر، چند روز است که یبوست دارم.

دکتر: علت شکم درد شما همین است. من قرص های ضد شکم درد و یبوست برای
شما می نویسم. از خوردن غذای سنگین خودداری بفرمایند.

مریض چهارم: آقای دکتر، چند روز است که من اسهال خونی دارم.

دکتر: برای شما قرص های می نویسم که هم برای اسهال بادی و هم برای اسهال
خونی مفید است. غذاهای رقیق صرف کنید و بعد از صبحانه، ناهار و شام دودانه از
این قرصها میل بفرمایند. این قرصها برای امراض کبدی هم مفید است.

مریض پنجم: آقای دکتر، من مثل اینکه درد قلوه دارم، دیشب از شدت درد تا
صبح نخوابیدم.

دکتر: شما به یکی از بیمارستان های دولتی تشریف ببرید و از قلوه های تان عکس
برداری گنید تا وقتی که عکس قلوه شما نبینم، نمی توانم نوع مرض شما را دقیقاً
تشخیص بدم. فعلاً به شما یک آمپول می زنم که بر اثر آن موقتاً از درد
نجات یابید.

مریض پنجم: احتیاج به عمل جراحی که نیست^۹

دکتر: نخیر، احتیاج به عمل جراحی ندارد، مطمئن باشید.
(نوبت به آقای بشیر می رسد)

دکتر: بفرمانید آقای بشیر، خدا بد ندهد، چه ناراحتی دارید؟

آقای بشیر: (در حالی که سرفه می کند و عطسه منی زند) سرم گیج می رود.
خیلی درد می کند.

دکتر: لطفاً گت تان رادر بیاورید. اجازه بفرمانید فشار خون شما را امتحان کنم.
(امتحان می کند) فشار خون که درست است. حالا دهانتان را باز کنید و درجه رازیر
زبانتان بگذارید.

متشکرم. (پس از چند دقیقه درجه رامی گیرد و از روی آن می خواند) یک کسی
تب دارید.

آقای بشیر: گلو درد شدید دارم. بدنم هم درد می گند. آقای دکتر من چه
مرضی دارم؟

دکتر: شما سرما خورده‌گی دارید. هیچ جای نگرانی نیست. بفرمانید نسخه شماره
یک قرص مکیدنی است و برای رفع گلو درد بسیار مفید است و شماره دو شربت
سرفه است. هر بار بعد از صرف غذا ازین شربت دو قاشق چای خوری میل بفرمانید.
شماره سه کپسول است که یک دانه از این ها را سه ساعت در میان بخورید.

خانم بشیر: آقای دکتر! ایشان چه غذایی باید بخورند.

دکتر: هرگونه غذا بجز غذای ترش و چرب می توانند بخورند.

آقای بشیر: آقای دکتر خیلی متشکرم، خدا حافظ شما

دکتر: ان شاء الله بلا دور است. بسلامت

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

مطب : کلینیک، ڈاکٹر یا حکیم کی دکان

پزشک : ڈاکٹر، فزیشن

صبح زود : صبح سوریے

اتفاق خواب : سونے کا کرہ، بیڈروم

خستہ بودم : میں تھکی ہوئی تھی	خوابم بُرد : مجھے نیند آگئی
یک روز درمیان : ایک دن چھوڑ کر	تب نوبہ : باری کا بخار
شکم درد میں کند : میرے پیٹ میں درد ہے	سرفہ نگذاشت بخوابم : کھانی نے مجھے نہ سونے دیا
شکمان کار می گند؟ : آپ کو اجابت ہوتی ہے؟	قرص ہای ضد شکم و یبوست : پیٹ کے درد کو دور کرنے والی قبض کشا گولیاں
خودداری : پرہیز	اسہال خونی : چچس، ہروڑ
ناہار : دوپہر کا کھانا	شام : رات کا کھانا
امراض گندی : جگر کی باریاں	درد قلوہ : گردے کا درد
عکس برداری : ایکسرے	گزارش : رپورٹ
دقیقاً : ٹھیک ٹھیک	فعلاً : سردوست، فی الحال
آمپول می زنم : یک لگادیتا ہوں	عمل جراحی : آپریشن
عطسه می زند : چھینلتا ہے	سرم گیج می روڈ : میرا سرچکراتا ہے
فسارِ خون : بلڈ پریشر	درجہ : تحرما میز
سرما خوردگی : نزلہ زکام	نگرانی : پریشانی
مکیدنی : چونے والی	میل بفرمانید : کھائیے
ترش و چرب : کھٹی اور چکنی	یبوست : قبض

کلمات بُزرگان

- ۱- با مردم چنان بیامیز که اگر مُردید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما مهریانی ورزند.
- ۲- ایمان بر چهار پایه استوار است بر صبر و یقین و داد و جهاد.
- ۳- نیکوکار از کار نیک بهتر است، و بد کردار از کار بدتر.
- ۴- قناعت مالی است که پایان نیابد.
- ۵- زبان، درنده ای است، اگر او را رها کنند، بگزد.
- ۶- آدمی با دمی که برآرد گامی به سوی مرگ بردارد.
- ۷- دنیا همچون مار است، سودن آن نرم و هموار، و درون آن زهر مرگ بار. فریفته نادان دوستی آن پذیرد، و خردمند دانا از آن دوری گیرد.
- ۸- آن که در کار کوتاهی ورزید ڈچار اندوه گردید.
- ۹- آن را که از مال و جانش نصیبی از آن خدا نیست، خدارا بدو نیازی نیست.
- ۱۰- سخاوت بی خواستن بخشیدن است و آنچه به خواتین بخشند آن یا از شرم است و یا از بیم سخن زشت شنیدن.

فرهنگ

مردم : لوگ	بیامیز : ملو، طور طریقه اختیار کرو
ورزیدن : عمل کرنا (ورزو: مفارع)	به دست آوردن : حاصل کرنا
داد : عدل و انصاف	بی خواستن : مانگه بغیر
سخن زشت : روی بات	قناعت : جو کچھ میسر ہوائی پر گذر بس کرنا
زهر مرگ بار : مهملک زهر	سودن : گھنا، مس کرنا، امس

خردمند :	بچدار	فريفتہ :	فریب خورده
نصيب :	حصہ	اندوہ :	ڈکھ، غم
بدو :	(باد) اُس کو، اس کی	نياز :	ضرورت
بيم :	خوف، ڈر، خطرہ	بگيرند :	وہ روئیں
		بگزد :	وہ کاٹ کھائے

تمرين

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

۱- زندگی چھطور باید کرد ؟

۲- ایمان بر کدام چھار پایہ استوار است ؟

۳- سخاوت و قناعت چیست ؟

۴- دُنیا و درونِ دُنیا چیست ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کون سے فعل ہیں۔

بیامیز ، ماندید ، ورزند ، گیرد ، گردید

۳- ذیل کے جملے مکمل کیجیے۔

۱- نیکو کار از بہتر است۔

۲- دنیا ماراست۔

۳- آنکہ در کار کوتاہی ورزید ... -

۴- آدمی با کہ برآرد ، گامی بہ سوی مرگ -

دو قطعه از اشعار علامہ محمد اقبال

الملک لله

طارق چوبی کنارہ اندلس سفینہ سوخت

گفتند کار توبہ نگاه خرد خطاست

ذوریم از سواد وطن ، باز چون رسیم ۹

ترک سبب زریوی شریعت کجا رواست ۹

خندید و دست خویش به شمشیر برد و گفت :

”هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست“

زندگی و عمل

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم
موجی ز خود رفته ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می روم گر نروم نیستم

فرهنگ

الملک لله : مملکت و سلطنت اللہ کے لیے ہے

چو : چون کا مخفف، جب

اندلس : چین، (ہپانیہ) کا ایک شہر

سفینہ : کشتی

خطاست : غلطی ہے

سواد وطن : اہل وطن

رسیم : (نی رسیم) ہم پہنچتے ہیں، ہم پہنچیں گے

زرُوی شریعت : شریعت کی رُو سے
 ساحل : سمندر کا کنارہ
 زیستم : میں جیا، میں نے زندگی بُرکی
 ز خود رفتہ ای : از خود رفتہ، بے پروا، بے اعتماء موجی : ایک لہر
 طارق : طارق بن زیاد ایک مسلمان پہ سالارِ پیغمبر (ہسپانیہ) پر اسلامی انگر کے ساتھ حملہ کیا اور اپنے
 ساتھیوں کے جنگی جوش و جذبہ کو ابھارنے کے لیے اپنی کشتیاں جلا دی تھیں۔

تمرین

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

۲- طارق کہ بُود و چہ کرد؟

۳- مردُم بہ او چہ گفتند؟

۴- ساحل چہ گفت و موج چہ حرفاً زد؟

۵- شاعر این دو قطعہ کیست؟

۶- یہ اشعار زبانی یاد کیجیے۔

۷- دونوں قطعات آسان قاری نثر میں لکھیے۔

۸- مندرجہ ذیل مرکبات کی نشانہ ہی کیجیے :

کنارہ اندلس ، نگاہِ خرد ، مُلکِ ما ، ساحل افتدہ ، موجی ز خود رفتہ ای

۵- ذیل کے افعال کو فعلی حال اور فعل مستقبل میں تبدیل کیجیے :

سُوخت ، خندید ، بُرد ، گفت ، خرامید

۶- مندرجہ ذیل افعال کے مصادر لکھیے :

رسیم ، زیستم ، شد ، می رَوَم ، گفتند

ایستگاه راه آهن

(بعد از ظهر جمیع تمام اعضای خانواده آقای بشیر سرمهیز ناھار نشسته اند و در حال صرف ناھار با هم حرف می زنند)

آقای بشیر : بچه ها ! یادتان هست که امروز ساعت پنج باید به ایستگاه راه آهن بروم. می دانید که عمو جان وزن عمو جان شما با قطار ساعت پنج از کویته می آیند.

خانم بشیر : بهتر است شما استراحت کنید ، حالتان خوب نیست.

آقای بشیر : من خیلی دلم می خواهد که شخصاً برای استقبال برادرم بروم. از وقتی که دوا خوردم حالم خیلی بهتر شده است.

طاهر : پدر جان ! سعید هم که می آید ^۹

پروین : پدر جان و نسرین چطور ^۹

آقای بشیر : چنانکه از نامه عمو جان پیدا می شود ، سعید و نسرین هم می آیند.

طاهر : پس من هم به ایستگاه می روم.

پروین : پدر جان ! من هم .

خانم بشیر : شماها چطور می روید ^۹ در ماشین فقط چهار نفر می توانند بنشینند.

طاهر : مادر جان ! شانگران نباشد. موقع برگشت از ایستگاه من و پروین و سعید و نسرین می توانیم با تاکسی بباییم.

(آقا و خانم بشیر همراه با طاهر و پروین وارد ساختمان ایستگاه راه آهن می شوند)

آقای بشیر : اول بفرمانید به اطلاعات مراجعت کنیم و بپرسیم که وقت دقیق ورود قطار چیست ^۹ طاهر جان ! شما بروید از باجه بلیط فروشی چهار تا بلیط ورودی بخرید و ما در این میان اطلاعات لازم را بدست می آوریم.

طاهر : چشم پدر جان (می رود)

آقای بشیر : ببخشید آقا ، ممکن است بفرمانند چلت از کویته کی و کجا می آید ؟
تاخیر که ندارد ؟

مامور اطلاعات : تاخیر آقا ، سروقت می آید . درست ساعت پنج وارد سکوی شماره
چهار می شود . قطار مسافر بری ممکن است گاهی تاخیر داشته باشد ولی رفت و
آمد قطار سریع السیر معمولاً خیلی مرتب است .

خانم بشیر : آقا این قطار در ایستگاه راه آهن چند دقیقه توقف دارد ؟

مامور اطلاعات : نیم ساعت

آقای بشیر : آقا ! خیلی متشرکم

خانم بشیر : ترن نزدیک است برسد ، بهتر است همینجا بمانیم .

(صدای سوت قطار شنیده می شود و پس از یک دو دقیقه قطار وارد ایستگاه
می شود و به تدریج از حرکت باز می ایستد)

طاهر : پدر جان ابه آنجا نگاه کنید . عموجان از پنجره واگن شماره هشت دست
تکان می دهد .

(طاهر در حالی که پیش می رود و صدا می گند)

عموجان : سلام عموجان

(آقا و خانم ظهیر و بچه ها از قطار پیاده می شوند)

آقای ظهیر : (در حالی که آقای بشیر را به آغوش می گیرد) سلام برادر جان .
حال شما چطور است ؟ سلام زن برادر .

آقای بشیر : حالم خوب نبود ولی شماها را که دیدم خوب شد .

خانم بشیر : خوش آمدید . چشم ما روشن . مدتی است که چشم به راه شما بودیم .

خانم بشیر: سلام برادر جان، سلام زن برادر جان. خاطر جمع باشید. تا وقتی که مارا
به زور از خانه بیرون نمی کنید، ما مهمان شما هستیم.
(همه می خندند)

آقای بشیر: طاهر جان! لطفاً باربر را صداقتی و همانطور که قرار است ما با ماشین
می رویم و شما با خواهران و برادران با تاکسی بیایید.
طاهر: چشم پدر جان. خیالتان راحت باشد.
(همه می خندند و به طرف خانه حرکت می کنند)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

اعضای خانواده	: افراد خاندان	ایستگاه راه آهن	: ریلوے اسٹیشن
شخصاً	: ذاتی طور پر، بذات خود	قطار	: ٹرین، گازی
موقع برگشت	: لوعت وقت، واپسی پر	پیدا می شود	: ظاہر ہوتا ہے
وقت دقیق	: ٹھیک وقت	باتاکسی	: ٹیکسی کے ذریعے سے
بلیط ورودی	: پلیٹ فارم ٹکٹ	باجہ بلیط فروشی	: ٹکٹ گھر کی کھڑکی
سروقت می آید	: ٹھیک وقت پر آ رہی ہے	تا خیر کہ ندارد	: لیکھ تو نہیں ہے
قطار مسافر بری	: پنج ٹرین	سکوئی شمارہ چہار	: پلیٹ فارم نمبر چار
زن برادر	: بھائی	قطار سریع السیر	: ایکسپریس ٹرین
باربر	: قلی، بوجھاٹھانے والا	صدای سوت	: سیٹی کی آواز
پنجرہ	: کھڑکی	از حرکت باز می ایستد	: رُک جاتا ہے

وائکون شمارہ هشت: آٹھ بُر بُوگھی (ویگن) دست تکان می دھند: ہاتھ بُلار ہے ہیں
پیادہ می شوند: اُرتے ہیں ہمانطور کہ قرار است: جیسا کہ ملے ہے
ترن نزدیک است بر سد: ٹرین پکنچنے والی ہے

شگفتی‌های طبیعت

بدانکه هر چه در وجود است، همه صنع خدای تعالی است. آسان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه در کوه هاست از جواهر و معاون، و آنچه بر روی زمین است از انواع نباتات، و آنچه در برو بحر است از انواع حیوانات، و آنچه میان آسان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح و علاماتی که در هوا پدید آید، همه آیات حق تعالی است که ترا فرموده است تا در آن نظر گذنی.

در زمین نگاه گن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ های سخت آب های لطیف روان کرده تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید، و در وقت بهار بنگر و تفکر کن که روی زمین همه خاک کثیف باشد، چون باران بر روی آید، چگونه زنده شود و چون دیباي هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود. تفکر گن در آن نبات ها که پدید آید و در آن شگوفه ها و گل ها هر یکی به رنگی دیگر، هر یکی از دیگری زیباتر. پس در درختان و میوه های آن تفکر کن و جمال و صورت هر یکی و بُوی و منقعت هر یکی، بلکه آن گیاه ها که تو آن را نام کمتر دانی و عجایب منقعتها در روی تعبیه چون کرده اند: یکی تلخ و یکی شیرین، یکی خشک و یکی نرم، یکی خواب آورده یکی خواب ببر، یکی غذای ستوران و یکی غذای مرغان.

جانورانند بر روی زمین که بعضی می روند و برخی می پرند و بعضی می خزند و بعضی به دو پا می شوند و بعضی به چهار پای و بعضی به شکم و بعضی به پاهای بسیار و نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را، هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یکدیگر نیکوتر، هر یکی را آنچه به کار باید داده و هر یکی را بیاموشته که غذای خویش چون به دست آورده و بچه را چون نگاه دارد تا بزرگ شود و آشیان

خویش چون گند.

فرهنگ

طبیعت : قدرت، فطرت شگفتی : عجوب، عجیب چیز

شگفتی های طبیعت : عجایب فطرت بدانکه : جان لوکه

جواهر : جمع جواهر، قیمتی پتھر بر : خشکی

معدن : جمع معدن، کالینیں انواع : جمع نوع، اقسام

بحر : سمندر میغ : باول، آبر

رعد : پادلوں کی گرج، بجلی کی کڑک تگرگ : اوے، ٹال

پدید آمدن : ظاہر ہونا ہوا : فضا

بساط : بچھوٹا، فرش آیات : جمع آیت، نشانی

فراخ : کشادہ، وسیع و عریض جوانب : جمع جانب، اطراف

به تدریج : درجہ به درجہ گسترانیدن : پھیلانا

دیبا : ریشم تفکر : سوچ، فکر

بُوی : خوشبو جمال : خوبصورتی

عجایب : جمع عجیب منقعت : فاکدہ

خواب آوردن : نیندلاانا چون : کس طرح، جب

سُتوران : جمع ستور، موسیقی، چوپائے خواب بُردن : نیندازائے جانا

بر روی زمین : روئے زمین پر، سطح زمین پر

حشرات : جمع حشرہ، کیڑے، کموزے پریدن : اڑنا

خریدن : ریگنا

بہ دو پا شدن : دوپاؤں پر چلنا
نباتات : جمع نبات : پودے، جڑی بولیاں، درخت وغیرہ
آنچہ بہ کار باید دادہ : جیسا کام سونپنا چاہیے، پسروکرنا
قوسِ قُرح : بارش کے بعد کبھی آسمان پر رنگدار قوس نمودار ہوتی ہے۔ اس کا سبب یہ ہوتا ہے کہ سورج کی
شعائیں جب بارش کے فضائی قطرات میں سے گزرتی ہیں تو سورج کی روشنی سات رنگوں میں بکھر جاتی ہے۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- غزالی کیست؟

۲- این درس از چہ کتابی نقل شده است؟

۳- نویسنده چہ چیز را به دیباچی هفت رنگ تشبیه کرده است؟

۴- نویسنده می خواهد کہ در چہ چیز ہائی تفکر کنیں؟

۵- نویسنده می خواهد کہ ما از این تفکر چہ نتیجہ ای بگیریم؟

۶- نیچے دیے ہوئے الفاظ میں سے ہم معنی الفاظ تلاش کر کے آئندے لکھیں:

سربر ، بحر ، میخ ، دریا ، فردوس ، اختر ، بہشت ، ستارہ ، تخت ، ابر

۷- ان الفاظ پر اعراب لگائیے اور ان کے واحدہ تائیے:

حوالہ ، معاون ، انواع ، حواب ، عحائب ، احسام

۸- درس میں سے ایسے الفاظ تلاش کیجیے جن کی جمع ”ات“ لگا کر بنا لگی ہے۔ اور ان کے واحدہ لکھیے۔

۹- عجائب قدرت کے بارے میں ایک مختصر مضمون سادہ فارسی میں لکھیں۔

میازار موری که دانه کش است

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
که رحمت بر آن تربیت پاک باد
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
مزن بر سر ناتوان دست زور
که روزی به پایش در افتش چو مور
گرفتم ز تو ناتوان تربیسی است
توان اتر از تو آخر کسی است
غذورایه الطاف گردن ببند
که نتوان بُریدن به تیغ این کمند
چودشمن گزم ببند و لطف وجود
نیاید دگر خبث ازو در وجود
مکن بد که بد بینی از یار نیک
نروید ز تخم بدی بار نیک

(سعدی شیرازی)

فرهنگ

میازار : دکھمت دے، آزار نہ پہنچا
چه خوش گفت : کیا خوب کہا

دست زور : ظلم اور زبرو سی کا تھجھ
مور : جیوئی

گرفتم : میں نے ماٹا	در افتادن : پھنس جانا
عدد : دشمن	بسی است : بہت سازے ہیں
بُریدن : کامنا	الطا ف : لطف کی جمع، مہربانی
خُبُث : خباثت، بدیعتی	لطف وجود : کرم و حکاوت
بارِ نیک : اچھا پھل	بارِ نیک : اچھا پھل
پاک زاد : پاک مرشد، نیک نہاد، نیک طبیعت	
جان شیریں خوش است : جان عزیز پیاری ہوتی ہے	

تمرین

- ۱- فارسی میں جواب دیجیے۔
- ۲- این شعر از کیست ؟
- ۳- فردوسی کیست ؟
- ۴- مور را چرانیا زاریم ؟
- ۵- کسی کہ بد میکند آیا نیکی می بیند ؟
- ۶- مندرجہ ذیل الفاظ گرامر کی رو سے کیا ہیں :

میازار ، مزن ، ناتوان ، توانا ، مکن ، نروید

- ۷- مندرجہ ذیل الفاظ کے جمع بنائیے :

رُوز ، مُور ، لُطف ، دشمن ، یار ، نیک ، بد

۳۔ مندرجہ ذیل جملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے :

۱۔ کسی کوڈ کھنڈو۔

۲۔ ہر ایک کو جان پیاری ہوتی ہے۔

۳۔ دن کے ساتھ بھی اچھا سلوک کرو۔

۴۔ خدا تعالیٰ سب کا رازق ہے۔

میهن دوستی

میهن آنجاست که ما و پدران ما، مادر در آن سرزمین به وجود آمده ایم.

میهن جایگاهی است که تن و جان مادر آن پرورش یافته است.

میهن دوست کسی است که میهن خویش را از دل و جان دوست بدارد و نگذارد.

که ذره ای از خاک آن به دست بیگانگان بیفتد. تنها کار میهن دوست آن نیست که از میهن خود دفاع گند، بلکه باید به قدر قوت خود در رواج صنعت و تجارت و زراعت کشور خود بکوشد و برای بهبود کشور خویش فرد مفید باشد.

وظیفه جوانان نسبت به میهن عزیز خویش این است که اوقات عزیز خود را به تحصیل علوم و دانش صرف گزند، زیرا میهن به وجود افراد دانشمند نیازمند است.

این هم وظیفه جوانان است که در زمان تحصیل خویش بی نهایت گوشش گزند تا روزی که نوبت خدمت گذاری به ایشان رسد، از هر جهت شایسته این خدمت باشند. کسی که میهن خود را دوست نداشته باشد و حاضر برای فداکاری در راه میهن خویش نباشد، انسان حقیقی نیست. ما هم باید همیشه حاضر باشیم که برای میهن خودمان در زمان جنگ تا آخرین نفس فداکاری کنیم و در ایام صلح، برای آبادی و ترقی کشور خود کوشش نماییم.

ما باید در تحصیل علم کوشش کنیم و خود را لائق آن کنیم تا روزی زمام امور میهن عزیز خود را در دست بگیریم، و با قدرت خویش خدمتی به این سرزمین گنیم.

فرهنگ

پدران : آباء و اجداد	میهن : دُلْن
بیگانگان : جمیع بیگانه، اغیار	هستی : وجود، زندگی
وظیفه : فریضه	بهمبود : بهتری، فلاح و بازیود
دانشمند : عالم	زیرا : کیونکہ
زمان تحصیل : زمانه تعلیم	نیازمند : محتاج، ضرورتمند
نوبت : باری	بی نهایت : بے حد، بے پناه، بہت زیاده
شايسته : بلائق، قبل، اہل	از هرجهت : هر لحاظ سے
حاضر : آماده، تیار	فداکاری : قربانی، ایثار، خدمت
تا آخرین نفس : آخری سانس تک	از خود گذشتگی : قربانی، ایثار
خدمتی : کوئی خدمت	به قدرت خویش : اپنی طاقت کے مطابق
استقلال : آزادی	حافظ : محافظ

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۲- منظور از میهن چیست؟

۳- میهن پرست کیست؟

۴- وظیفه جوانان نسبت به میهن عزیزشان چیست؟

۵- در راه میهن برای چه باید حاضر باشیم؟

۵- چرا باید در تحصیل علم کوشش گئیم؟

۲- مندرجہ ذیل مخلوکات فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- پاکستان ہمارا پیارا وطن ہے۔

۲- ہم اور ہمارے آباء و اجداد یہیں پیدا ہوئے ہیں۔

۳- ہماری زندگی ہمارے پیارے وطن سے ہے۔

۴- حقیقی انسان وہ ہے جو ہمیشہ اپنے وطن کی راہ میں ہر قربانی کے لیے تیار ہے۔

۵- ہمارے بزرگوں نے اس مقدس سر زمین کے لیے بڑی فرمانیاں دی ہیں۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے معنا کلمات لکھیے :

ہستی ، تن ، بیگانگان ، قوت ، جوانان ، نیازمند ، صلح ، شایستہ ،

آخرین ، انسان

اسراف نکنیم

حضرت امام علی بن موسی رضا میوه نیم خورده‌ای را دیدند که روی زمین افتاده است که یکی از نزدیکان ایشان مقداری از آن را خورده بود و بقیه اش را دور انداخته بود. امام رضا ناراحت شدند و او را صدازدند و فرمودند: ”چرا اسراف می‌کنی؟ چرا به نعمت‌های خدا بی‌اعتنایی می‌کنی؟ مگر نی دانی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟ مگر نی دانی که خدا اسراف کاران را سخت کیفر می‌دهد. شما اگر به چیزی احتیاج ندارید، آن را تلف نکنید و بیهوده مصرف نکنید، آن را در اختیار کسانی بگذارید که به آن نیاز دارند.“ با توجه به این سخنان امام رضا آیا می‌توانید بگوئید که:

چرا خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟

چرا اسراف کردن رشت و نایسنده است؟

برای اینکه به این دو سؤال پاسخ دهید، به خاطر بیاورید که برای درست شدن یک سیب چه مقدار نیرو و انرژی مصرف شده است؟ چه اندازه کار انجام گرفته است؟

مثالاً فکر کنید که برای رونیدن یک درخت سیب، چه مقدار انرژی خورشید لازم است؟ چند مقدار آب و هوا و مواد معدنی باید مصرف شود و چه افرادی باید بکوشند تا یک دانه سیب به دست شما برسد؟ فکر کنید که این مقدار کار و انرژی قدر ارزش دارد؟

وقتی قسمتی از یک میوه را دور می‌ریزید یا نعمتی دیگر از نعمتهای خدا را بیهوده مصرف می‌کنید، در حقیقت آن همه انرژی و زحمت را تلف کرده‌اید و دور ریخته‌اید. علاوه بر این، انسان دیگری را از نعمتهای خدا محروم نموده‌اید.

و حق او را ضایع ساخته اید.

آیا اسراف کردن بی احترامی به نعمت‌های خدا نیست^۹

آیا اسراف ناسپاسی نسبت به خدا نیست^۹ آیا اسراف کردن ظلم به دیگران نیست^۹ چرا نعمت‌های خدara، بی ارزش می شمارید^۹

چرا آنها را بی جا و بیمهوده از بین می بردید^۹ آیا راضی می شوید کودکی گرسنه بخوابد و شما مقداری از غذای خود را دور بریزید^۹ یا میوه ها را نیم خورده و مصرف نشده در ظرف خاکروبه بیندازید^۹ آیا راضی می شوید کودکی چون مداد و کاغذ ندارد، از تحصیل محروم شود و شما کاغذ و دفترچه خود را بی جهت پاره کنید^۹ یا ننوشته و سفید بگذارید^۹ آیا سزاوار است شما بیش از مقدار احتیاج، برق مصرف کنید و دیگران به قدر کافی روشنانی و برق نداشته باشند^۹ در صورتی که خدا آب و آفتاب، حاک و هوا و نعمت‌های دیگرش را برای همه انسان ها آفریده است، و هر انسانی باید از نعمت‌های خدا بهره مند گردد.

(مقتبس از کتاب فارسی سوم دبستان، جمهوری اسلامی ایران)

فرهنگ

میوه نیم خورده : آدھا کھایا ہوا پھل

اسراف : فضول خرچی

مقداری : پکھ، تھوڑا سا

یکی از نزدیکانش : ان کے ایک قریبی نے

آفریدن : پیدا کرنا، تحقیق کرنا

صدازدن : آواز دینا

دوست داشتن : پسند کرنا

اسراف کار : مُرُف، فضول خرچ

تلف کردن : ضرورت ہونا

احتیاج داشتن : ضائع کرنا

بیہودہ : فضول، بے مقصد	صرف کردن : استعمال کرنا
رشت : بُرا، بد	سخنان : اقوال، ارشادات
درست شدن : بننا	بے خاطر آوردن : سوچنا، دل میں لانا
انرژی : توانائی، قوت،	نیرو : قوت، طاقت، توانائی
صرف شدن : استعمال ہونا	خورشید : سورج
چہ اندازہ : کس قدر	انجام گرفتن : انجام پذیر ہونا
مواد معدنی : معدنی مواد، معدنی دولت	روتیدن : اگنا (روید مصارع)
اریش : قدر و قیمت	کوشیدن : کوشش کرنا (کوشید مصارع)
ریختن : گرنا، گرانا	قسمتی : ایک حصہ
ضایع ساختن : ضائع کر دینا	رحمت : محنت
ناسپاسی : ناشکری	بی احترامی : بے حرمتی، بے ادبی
از بین بُردن : تباہ کرنا، بر باد کرنا	شردن : شمار کرنا
تشنه : پیاسا	گرسنه : بھوکا
تلف کردن : ضائع کرنا	ظرف خاکرو بہ : کوڑا کر کٹ دلانے کا برتن
تحصیل : تعلیم	مداد : پسل
بی جہت : بغیر کسی وجہ کے، بے مقصد	دفترچہ : کالپی، نوٹ بک
گذاشتہ : چھوڑ دینا (گذار و مصارع)	ننوشته : بغیر کھئے ہوئے
بقدیر کافی : کافی مقدار	سزاوار : مناسب، شائستہ، لائق
آفتتاب : دھوپ	روشنائی : روشنی
در اختیار دیگران گذاردن : دوسرے کے اختیار میں دینا، چھوڑ دینا	
بی اعتنائی کردن : نظر انداز کرنا، بے توجیہ کرنا	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجئے۔

۱- آیا خدای بزرگ اسراف کاران را دوست دارد؟

۲- آیا اسراف کردن ظلم به دیگران است؟

۳- آیا حائز است کہ نعمتھائی خدا را بی ارزش شماریم؟

۴- آیا حائز است کسی، دیگران را از نعمتھائی خدا محروم کند؟

۵- اسراف کے موضوع پر فارسی میں پانچ جملے لکھئے۔

۶- مترجمہ ذیل الفاظ کو فارسی جملوں میں استعمال کیجئے۔

اسراف، کیفر، نیرو، مصرف، نعمت، ارزش، گرسنه، تشنہ، کودک، شمردن

قدرت خدا

خدا یا ش آفریده	هر چہ کہ بیند دیده
ستارہ در خشان	خورشید و ماه تابان
سوسن و سرو و سُنبَل	درخت و سبزه و گل
پرندگان زیبا!	جنگل و دشت و ذریما
خدا نموده خلق ت	این همه را به قدرت

(محمد حسین بهجتی)

فرهنگ

خدا یا ش : اللہ نے اس کو	دیدہ : آنکھ
در خشان : تاباک، منور	تابان : چمکدار، روشن
خلق ت نموده : پیدا کیا ہے	قدرت : طاقت، توہانی
سوسن : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام	سوسن : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام
سرو : ایک درخت کا نام	سُنبَل : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- خورشید و ماه و ستارہ را کہ آفریدہ است؟

۲- پرندگان زیبارا کہ خلق نموده است؟

۳- این نظم را کہ مسرودہ است ؟

۴- عنوان این نظم چیست ؟

۲- اس درس میں "صفت" تلاش کیجیے اور ان الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

۳- "خدائیں" میں ش ضمیر متصل ہے۔ مندرجہ ذیل الفاظ کے ساتھ ضمیر متصل کا اضافہ کیجیے۔

دیدہ ، جسم ، گوش ، بازو ، دست ، کتاب ، قلم

ز گهواره تا گور دانش بجُوى

پیر مردی که سالهای عمرش به هفتاد و هشت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات، زندگی را می‌گذرانید. بستگانش با چشمان اشکبار نگران حال وی بودند. آن گاه که نفس او به شماره افتاد، دوستی دانشمند بر بالین وی حاضر شد و با اندوهی بسیار حال او را جویا شد.

مرد بیمار با کلماتی بُریده و کوتاه از دوست دانشمند خود خواهش کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود، باز گوید.

دانشمند گفت: "ای دوست گرامی! اکنون در چنین حالت ضعف و بیماری چه جای این پرسش است؟"

بیمار با ناراحتی پاسخ داد: "کدام یک از این دو بهتر است". این مسئله را بدایم و بمیریم یا نادانسته و جاھل در گذرم؟" مرد دانشمند مسئله را باز گفت. سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترک کرد. هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه بیمار برخاست. چون سراسیمه بازگشت، بیمار چشم از جهان فُرُوبسته بود! این پیر مرد بیمار دانشمند بزرگ ایرانی ابو ریحان بیرونی بود.

او تا سال ۴۲۷ هجری که شصت و پنج سال از عمرش می‌گذشت یک صد و سیزده جلد کتاب نوشته بود. این کتاب‌ها در مسائل گوناگون از قبیل ستاره‌شناسی، پزشکی، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، داروشناسی آداب و رسوم ملل و دیگر دانش‌های است. با وجود آن که نزدیک به هزار سال از عصر ابو ریحان می‌گذرد، بیشتر کتاب‌های او از لحاظ فکر تازه می‌نماید.

فرهنگ

پیر مردی : ایک بڑھا آدمی	گھوارہ : (گاھوارہ) پنگھوڑا
لحظاتِ زندگی : زندگی کے آخری لمحات	نگران : تشویق میں بٹلا
نفس بہ شمارہ افتادن : گتھی کی سائیں	دوستی دانشمند : ایک دانشمند ووست
بالین : سر جانہ	جویا : تلاش کرنے والا
مسئلہ علمی : سائنسی مسئلہ، علمی مسئلہ	زمانی : ایک موقع پر، کبھی
پاسخ دادن : جواب دینا	در گذشتن : مر جانا، نبوت ہو جانا
شیون : گریہ و تالم کی آواز	سراسیمه : گھبرا یا ہوا
درمیان گذاشتن : زیب بحث لانا، بیچ میں رکھنا	ستارہ شناسی : علم نجوم
فراگیری : سیکھنا، جانتا	دانش اندوزی : دانش حاصل کرنا
افتخار : قابل فخر	گونا گون : مختلف
پژشکی : ڈاکٹری، میڈیکل لائنس، طب	تازہ : نیا
چشم از جہان فرو بستن : دنیا سے آنکھیں بند کر لینا	کلمات بُریدہ و کوتاه : ٹوٹے پھوٹے اور بے ربط الفاظ
بستگان : جمع بستہ، اعز اوا قربا، رشتہ دار اور دوست	دارو شناسی : ادویہ سازی، فارماسیوٹیکل لائنس
از جہت فکر : غُری خاطر سے، غُری پہلو سے	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بیمار از دوستِ دانشمندش چہ تقاضا کرد؟

۲- دانشمند در پاسخ چہ حواب داد؟

۳- چرا دانشمند سراسریمہ بازگشت؟

۴- ابو ریحان تقریباً چند کتاب نوشته است؟

۵- موضوع بعضی از کتاب‌های او را نام ببرید؟

۶- ابو ریحان در چہ چیز کم نظریر بود؟

۷- ابو ریحان بہ چہ چیزی عشق می ورزید و دشمن سرسریت چہ بود؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کے جمع لکھیے :

مثال ، لحظہ ، لحظات ، تغیر ، افتخار ، حشرہ ، خطرہ ، تعطیل ، زحمت

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

زندگی ، دانشمند ، اندوہ ، پاسخ ، سراسریمہ ، شیون ، فیلسوف ، تحقیق

در بانک

نفر اول: آقا! می خواهم حساب باز کنم.

کارمند بانک: با کمال میل. چه نوع حسابی می خواهید باز کنید؟
حساب جاری یا حساب پس انداز.

نفر اول: حساب جاری را می خواهم.

کارمند بانک: بسیار خوب. بفرمانید این فرم را پر کنید و روی این کارت در سه جا به طور نمونه امضاء بفرمانید.

(نفر اول حساب جاری را باز می کند و از کارمند بانک دفترچه حساب و دفترچه چک می گیرد. خانم بشیر پیش کارمند بانک می رسد و می گوید.)
خانم بشیر: آقا می خواهم این چک سه هزار روپیه ای را نقد کنم.
کارمند بانک: لطفاً پشت این چک را امضاء بفرمانید.

خانم بشیر: چشم! (بعد از امضاء) بفرمانید.

کارمند بانگ: بفرمانید این نشان را پیش صندوق دار ببرید.

خانم بشیر: چشم آقا، خیلی متشرکم

صندوق دار: خانم! شماره نشان شما چیست؟

خانم بشیر: شماره پانزده

صندوق دار: بفرمانید خانم! قبل از اینکه اینجا را ترک کنید، پول های خود را بشمارید.

خانم بشیر: (پس از شمردن پول) آقا یک دنیا ممنونم. خدا حافظ شما

صندوق دار: خدا نگهدار شما!

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

نفو اول : پہلا آدمی	بانک : بینک
حساب جاری : کرنٹ اکاؤنٹ	حساب : اکاؤنٹ
فرم : فارم	حساب پس انداز : سیوگ اکاؤنٹ
امضاء : دستخط	کارت : کارڈ
دفترچہ حساب : چھوٹی اکاؤنٹ بک	تقد کنم : کیش کراؤں
نشان : ٹوکن	صندوق دار : خزانچی، کیشیر
شمارہ : نمبر	با کمال میل : بڑی خوشی سے
یک دنیا ممنونم : بہت زیادہ گھنون ہوں	

تمرین

۱- خالی جگہیں پر کیجیے :

- ۱- می خواهم حساب -----
- ۲- این فرم را پُر -----
- ۳- لطفاً ----- این چلک ----- بفرمائید۔
- ۴- این نشان را پیش ----- بیرید۔
- ۵- خانم بشیر ----- کارمند بانک می رسد۔

ذعا

خُدایا! مَا بِه تَوْدِل مَی سپاریم
پناهی جُز تو در عالَم نداریم
بِه مَهْر خُود دعَای مارواکن
بِه مَا اندیشَة نیکو عطا اگن
خداوندَا! تو خُود مارا بر آن دار
که خوش رفتار باشیم و نکو کار
همیشه راستگو باشیم و خُوش رو
برای مردم آزُرده، دلچسو
دلی هرگز ز دست مانرنجد
نباشد هیچیک از کار ما، بَد
زماراضی شوند آموزگاران
نگردد کاهلی از مانمایان
بُود مادر ز ماهمواره خُوش نبُود
دهیم انجام فرمان پدر ز بُود
زمایمین همه آباد گردد
ز آزار بَدان آزاد گردد

(عباس یمینی شریف)

فرهنگ

بہ تو : تھکو، تجھے	خُدایا : اے خدا !
پناہی : کوئی پناہ	می سپاریم : ہم سونپتے ہیں
بہ مہر خود : اپنے لطف و کرم سے	جز تو : تم سے سوا
اندیشہ نیکو : اچھی سوچ	روائیں : قبول کر
خوشرو : بہتر	خوش رفتار : خوش کردار
دلجو : دل جو کرنے والا، ہمت بندھانے والا	مردم آرزو : دُکھی لوگ
آموزگاران : آموزگار کی جمع، استاد	ذریحہ : نہ کھے، تکلیف نہ پہنچے
زود : جلدی	ہسوارہ : ہمیشہ
	میہن : وطن
	برآن دار : اس پر لگائے رکھ، اس کی توفیق عطا فرما

تمرین

- ۱- یہ لفظ زبانی یاد کیجیے۔
 - ۲- آخری چار شعروں کو فارسی ترجمہ لکھیے۔
 - ۳- خوش رفتار، نگو کار، راستگو، خوشرو کو جملوں میں استعمال کیجیے۔
 - ۴- ”خدا یا“ اور ”خداوند“ کے آخر میں ”الف“ کیا ہے؟ ایسے ہی پانچ الفاظ اور بنائیے۔
 - ۵- مندرجہ ذیل افعال گرامر کے اعتبار سے کیا ہیں:
- می سپاریم، ٹکن، باشیم، شوند، دار